

# السبعیه من القرآن و الاحایث

مؤلف

نامعلوم

پروہش گاہ علوم انسانی و اسلامیات

پرتال جامع علوم انسانی

تحقیق : حسین درایتی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه تحقیق

### مؤلف

رساله حاضر از تألیفات یکی از علمای قرن نهم یا دهم هجری است که نام ایشان مشخص نیست، و در متن رساله نیز اشاره‌ای به آن نشده است، تنها نکته‌ای که به آن اشاره شده تاریخ اتمام رساله است که به سال ۹۶۸ هجری است، با توجه به تاریخ یاد شده، یقیناً مؤلف در قرن نهم یا دهم هجری می‌زیسته است.

### رساله حاضر

در این رساله، درباره اشیاء هفتگانه سخن می‌گویند، که در ادامه توضیح خواهم داد. نکته‌ای که در اینجا ذکرش لازم است این است که در متن رساله اشاره‌ای به اسم آن نشده است، تنها در بالای صفحه اول نسخه، این گونه آمده است السبعیة من القرآن و الأحادیث النبویة.

از ظاهر عنوان یاد شده، به دست می‌آید که این رساله درباره هفتگانه‌های یاد شده در قرآن و احادیثی که از پیامبر ﷺ نقل شده است، نگارش یافته است، در حالی که این گونه نیست؛ زیرا بیشتر آنها را از احادیث ائمه اطهار ﷺ استفاده کرده است. بنابراین با توجه به اینکه اسم یاد شده از طرف مؤلف نیست؛ چون در رساله هم اشاره‌ای به آن نشده است و با توجه به احادیث وارده در متن، بهتر است اسم رساله این گونه اصلاح شود: السبعیة من القرآن و الأحادیث النبویة و الولویة، مگر اینکه گفته شود، کلام ائمه ﷺ همان کلام پیامبر ﷺ است.

محتوای رساله :

در این رساله سخن از هفتگانه‌هایی است که در قرآن و احادیث اهل بیت عصمت علیهم‌السلام آمده است .

مؤلف بدون ذکر مقدمه، وارد اصل بحث شده و مجموعاً ۶۵ نوع، از هفتگانه‌ها را یاد آور شده است، و بیشتر از روایات ائمه علیهم‌السلام بهره برده است .

محتوای ۶۵ نوع را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

۱. استناد به روایاتی شده است که در جوامع روایی قابل دسترسی است .
  ۲. به روایاتی استناد کرده است که قابل دسترسی نیست، و در جوامع روایی موجود، وجود ندارد و احتمال دارد مؤلف از کتابی که نزد وی بوده است نقل کرده است .
  ۳. مطالبی است که مضمون روایت است ولی مصنف به صورت روایت نیاورده است .
  ۴. مطالبی است که یا مضمون روایت نیست و استنباط خود مؤلف است و یا مضمون روایت است ولی ما دسترسی به آن نداریم .
  ۵. استناد به آیات قرآن شده که در ذیل آن اقوالی از معصوم و غیر معصوم آمده است .
- محتوای رساله، حاکی از تأثر مؤلف از تفسیر مجمع البیان است، در مواردی که به مناسبت به تفسیر آیات می‌پردازد و یا اقوال تفسیری را نقل می‌کند، عین عبارت مجمع البیان را می‌آورد .

بیشتر توجه مؤلف در نقل روایات به کتابهای شیخ صدوق - قدس سره - خصوصاً کتاب خصال وی بوده است که روایات زیادی را از آن نقل کرده است .

در میان ۶۵ نوعی که از هفتگانه‌ها در متن آمده است، نوع ۶۲ دارای اهمیت ویژه‌ای است، زیرا در روایت این قسم، حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام شرح نسبتاً مفصلی را درباره مهم‌ترین رویدادهایی که در حیات پیامبر و بعد از وفات ایشان در عالم اسلام رخ داده، می‌دهند که خود حضرت در آنها محور بوده‌اند و اثراتی در اسلام داشته‌اند که هنوز هم باقی است .

با توجه به اینکه ناقل و شارح آن رخدادها کسی است که خود نقش مؤثری در برخی از آنها داشته و اثرات عظیمی در عالم اسلام داشته که تا آخر باقی خواهد ماند و با توجه به اینکه همین رویدادها باعث تحول در افکار و بعضی از آنها باعث بدبختی در عالم اسلام



شده است، مناسب است که اینجا خلاصه آن قسم را فهرست وار بیاوریم  
در این قسم روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که: یک نفر یهودی موقعی که حضرت  
علی علیه السلام از نهران بر می‌گشت می‌گوید: چیزهایی را می‌خواهم از شما بپرسم که جواب  
آنها را یا پیامبر می‌داند یا وصی پیامبر.

فرمود: پیرس، یهودی پرسید: هر پیامبری جانشینی دارد که خدا او را امتحان می‌کند،  
حال بگوئید: در چند مورد امتحان می‌کند و عاقبت آن وصی چه می‌شود. (مراد یهودی  
این بود که اگر شما وصی پیامبر هستی، باید امتحان شوی و عاقبت کار خود را بدانی).

حضرت جواب مفصلی می‌دهند که خلاصه اش این است:

خدا هر جانشین پیامبری را در ۱۴ مورد امتحان می‌کند، ۷ مورد قبل از وفات پیامبر و  
۷ مورد بعد از وفات وی، و من همه این موارد را امتحان داده‌ام.

۷ موردی که قبل از وفات پیامبر امتحان شده‌اند به این شرح است:

۱. ایمان آن حضرت به پیامبر در حالی که سن کمی داشت و کسی ایمان نیاورده بود.
۲. خوابیدن آن حضرت در رختخواب پیامبر و در معرض خطر قرار دادن جان خویش  
به خاطر پیامبر.

۳. جان فشانی آن حضرت در جنگ بدر.

۴. جان فشانی آن حضرت در جنگ احد.

۵. کشته شدن عمرو بن عبدود در جنگ احزاب به دست آن حضرت که اسلام را احیا  
کرد، و پیامبر در آن روز فرمودند: «ضربة علي يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين».

۶. جان فشانی آن حضرت در جنگ خیبر و کندن در آن و فتح قلعه.

۷. خواندن سوره براءت در مکه در حالی که همه به خون آن حضرت تشنه بودند.

اما ۷ موردی که بعد از وفات پیامبر امتحان شده است بدین ترتیب است:

۱. مشغول بودن ایشان به تجهیز و تکفین و دفن پیامبر.

۲. نقض بیعتی که بعد از قضیه غدیر خم کردند.

۳. غصب خلافت از طرف ابوبکر و عمر و صبری که آن حضرت پیشه کردند.

۴. غصب خلافت از طرف عثمان

۵. جریان جنگ جمل و تمرّدی که عائشه و یاران او بر آن حضرت کردند.



۶. جنگ صقین و مسأله حکمین که خوارج بر آن حضرت تحمیل کردند.  
۷. جنگ نهروان و قتل شیوخ نهروان به دست آن حضرت.  
در جواب سؤال دوم یهودی که عاقبت وصی چه می شود، اشاره به شهادت خود می کند.



### تحقیق نسخه

در تحقیق رساله حاضر فقط یک نسخه در اختیار داشتیم و آن نسخه کتابخانه آیه الله العظمی نجفی مرعشی - قدس سره - به شماره ۲۷۹۶ رساله اول از برگ ۱۳ - ۳۱ می باشد.  
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

والسلام

محمد جواد فاضل بخشایشی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وذريته المعصومين .  
أما بعد، فهذه رسالة وجيزة فيما يتعلق بالاعداد السبعة التي هي آخر الاعداد التي  
جرى ذكرها في الكتاب .

فأقول - وبالله التوفيق-: إن لهذا العدد سرّ عظيم وخطب جسيم، وهو على أقسام:  
الاول: تنقل الإنسان من حالة إلى حالة أخرى .

قال الله سبحانه وتعالى ﴿ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين \* ثم جعلناه نطفة  
في قرار مكين \* ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فكسونا  
العظام لحماً ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين \* ثم إنكم بعد ذلك لميتون  
\* ثم إنكم يوم القيامة تبعثون﴾ . (مؤمنون(٢٣): ١٢- ١٦)

المراد: بـ ﴿الإنسان﴾ وولد آدم، وهو اسم الجنس يقع على الواحد والجميع، بين  
سبحانه على وجه القسم . والمراد بـ «السلالة» المائل من الظهر مرسلأ . ﴿من طين﴾ أي  
من طين آدم؛ لأنها تولدت من طين خلق آدم منه .

﴿ثم خلقنا النطفة علقة﴾ وهي قطعة من الدم الجامد .  
و﴿المضغة﴾ أي شبه قطعة من اللحم، عضو عن مقدار ما يمضغ من اللحم، ﴿فخلقنا  
المضغة عظاماً﴾ أي جعلنا تلك القطعة من اللحم عظاماً .

﴿فكسونا العظام لحماً﴾ أي أنبتنا اللحم على العظم كاللباس .  
بين سبحانه تنقل أحوال الإنسان في الرحم حتى استكمل خلقته ليُنْبَتَ على بديع  
حكيمته و عجائب صنعته و كمال نعمته .

﴿ثم أنشأناه خلقاً آخر﴾ أي نفخنا فيه الروح . عن ابن عباس<sup>١</sup> .

وقيل : إنبات الشعر و الأسنان و إعطاء الفهم<sup>٢</sup> .

وقيل : ذكراً و أنثى<sup>٣</sup> .

﴿تبارك الله أحسن الخالقين﴾ أي تعالى و دام خيره و ثبت .

وقيل : معناه يستحقّ التعظيم ؛ لأنه قديم لم يزل ، ولا يزال أحسن الخالقين ؛ لأنه لا

تفاوت في خلقه . و أصل الخلق التقدير من خلق الایم إذا قسته لتقطع منه شيئاً .

و في هذه الآية دليل على أنّ اسم الخلق قد يقع على فعل غير الله ، إلا أنّ الحقيقة في

الخلق لله سبحانه فقط ؛ فإنّ المراد من الخلق إيجاد الشيء مقدراً تقديراً لا تفاوت فيه ، و هذا

إنما يكون من الله تعالى ، و دليله قوله سبحانه ﴿الاله الخلق و الامر﴾ (اعراف: ٧) : ٥٤ الآية .

الثاني : قال تعالى ﴿ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق﴾ (مؤمنون: ٢٣) : ١٧ الآية . أي سبع

سماوات كلّ سماء طريقة ؛ سمّيت بذلك لتطارقها ، و هو أنّ بعضها فوق بعض .

وقيل : لأنها طرائق الملائكة<sup>٤</sup> .

وقيل : إنّ ما بين كلّ سماء خمسمائة عام ، كما بين السماء و الأرض<sup>٥</sup> .

و في بعض التفاسير : إنّ الإنسان سبع طرائق : فالخ ، ثمّ العظم فوقه ، ثمّ غشاوة على

العظم ، ثمّ الشحم ، ثمّ اللحم فوق الشحم ، ثمّ الجلد فوق اللحم ، ثمّ الشعر فوق الجلد .

الثالث : السبع المثاني .

قال سبحانه : ﴿ولقد آتيناك سبعاً من المثاني و القرآن العظيم﴾ (حجر: ١٥) : ٨٧ ، فالسبع

المثاني قيل : هي الفاتحة<sup>٦</sup> ؛ لأنها سبع آيات ياجماع المفسّرين .

و سمّيت مثاني ؛ لأنها نزلت مرّتين : مرّة بمكّة و مرّة بالمدينة ؛ تعظيماً و تشريفاً لها . و

هو المرويّ عن أهل البيت<sup>٧</sup> .

قيل : لأنها تقرأ في الصلاة و أصل الصلاة ركعتان<sup>٨</sup> .

قد قال النبيّ ﷺ : «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»<sup>٩</sup> .

و قال ﷺ : «كلّ صلاة لم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج»<sup>١٠</sup> أي ناقصة .

وقيل : هي السبع الطوال : البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الأنعام و الاعراف

و الانفال مع التوبة ، و سمّيت مثاني ؛ لأنه تشبّه فيها القصص و الاخبار<sup>١١</sup> .

و وصف القرآن بالعظمة ؛ لأنه جمع ما يحتاج إليه بأوجز لفظ و أتمّ معنى .



الرابع: الشمس سبع طبقات، طبقة من ماء و طبقة من نار. وجعل الطين الذي يلي الارض من النار على مقتضى حكمته و تديره سبحانه في اغذية الحيوانات و النباتات و المعادن. و سعتها سبعون الف عالم - على ما روي- و تدفعها سبعون الف ملك، تعودها سبعون الف ملك.



الخامس: القمر سبع طبقات كالشمس، و الطبقة الذي يلي الارض من الماء؛ ولهذا انّ القمر بارد على مقتضى حكمته تعالى، و تديره سبحانه.

و بهذا وردت الاخبار عن السادة الاطهار، ذكره الصدوق - قدس سرّه- في كتاب الخصال.<sup>١٢</sup>

وسعته - على ما روي- اربعون الف عالم، و تحوّل اربعون الف ملك، و تزوده اربعون الف ملك آخر.

السادس: الاقاليم سبعة: ياجوج، ماجوج، الروم، الصين، الزنج قوم موسى، اقاليم بابل.<sup>١٣</sup>

السابع: النار لها سبعة ابواب؛ قال الله تعالى: ﴿لَهَا سَبْعَةُ ابوابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾. (حجر: ١٥). (٤٤)

روي عن أمير المؤمنين عليه السلام [أنه] يقول:

إن جهنم لها سبعة ابواب طباق بعضها فوق بعض - و وضع يده على الاخرى و قال: - هكذا إن الله وضع الجنان على العرض، و وضع النيران بعضها فوق بعض، فاسفلها جهنم، و فوقها لظى، و فوقها الحطمة، و فوقها سقر، و فوقها الجحيم، و فوقها السعير، و فوقها الهاوية.<sup>١٤</sup>

و عن ابن عباس:

الباب الاول جهنم، و الثاني السعير، و الثالث سقر، و الرابع الجحيم، و الخامس لظى، و السادس الحطمة، و السابع الهاوية.<sup>١٥</sup>

و قيل: <sup>١٦</sup> لها سبعة ادراك بعضها فوق بعض، فاعلاها فيه اهل التوحيد، و الثاني فيه اليهود، و الثالث فيه النصارى، و الرابع فيه الصابئون، و الخامس فيه المجوس، و السادس فيه مشركو العرب، و السابع فيه المنافقون؛ قال سبحانه ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي التَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ (نساء: ٤). (١٤٥)

الثامن: الايام سبعة: <sup>١٧</sup>

السبت، وإثما سمي به لأن الملائكة تسبت فيه خصصاً لله .  
والاحد؛ إذ توحد الله فيه بملكه ولم يزل .  
الاثنين؛ قال :

إذ سمي بهما إذ فعلا ما فعلا . قيل : يا ابن رسول الله ﷺ اسم الاثنين قد وضع  
قبل أن يفعل ما فعلا؟ فقال : إذا سألت عنه فاستفهم ، إن الله جلّ جلاله لما أخذ  
ميثاق الذرية من ظهر آدم فقال : الست بربكم قالوا : بلى ، قال للملائكة : فاشهدوا  
عليهم ، فقالت الملائكة : نشهد عليكم أن تقولوا غداً : إنا كنا عن هذا غافلين ، وعلم  
الله عز وجلّ يوم يفتعلان . قال محمد الباقر ﷺ : « ما فعلا فسمي بهما » .

الثلاثاء ، سمي به لأنه يوم تشعبت فيه جهنم ، لقول الله عز وجلّ : « انطلقوا إلى ظلّ

ذي ثلاث شعب » (مرسلات (٧٧) : ٣٠)

الاربعاء ، سمي به لأنه وضعت فيه أركان جهنم الاربعة .

الخميس ، سمي به لأن الله خمس فيه أصحاب العباء .

الجمعة سميت بها لأن الله عز وجلّ جمع فيه الخلائق لولاء محمد وآله ﷺ .

وروي عن النبي ﷺ : « لاتعادوا الايام فتعاديكم » .<sup>١٨</sup>

سألت جماعة الهادي ﷺ عن معنى هذا الخبر ، فقال ﷺ :

نعم ، نحن الايام ما قامت السماوات والارض ، فالسبت اسم رسول الله ﷺ ، والاحد  
امير المؤمنين ، والاثنين الحسن والحسين ، والثلاثاء علي بن الحسين ومحمد الباقر  
وجعفر الصادق ، والاربعاء موسى وعلي ومحمد وعلي الهادي انا ، والخميس ابني  
الحسن ، والجمعة ابن ابني ، و إليه تجتمع عصايب الحق ، وهو الذي يملأ الارض  
قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً ، فهذا معنى قوله ﷺ : لاتعادوا الايام ، فتعاديكم  
في الآخرة .<sup>١٩</sup>

وروي في اختيارات الايام عن أبي عبد الله ﷺ :

قال رسول الله ﷺ : يوم الجمعة مبارك إلى وقت زوال الشمس ، وإثما سميت الجمعة  
لأنها اجتمع لمحمد فيها أمره ، وسميت الأولى لأنها أول صلاة فرضت على الأمة ،  
وسميت الظهر لأن الله أظهر فيها دينه .

قلت : فما سمعت بهذا الخبر من أوله .

قال : « اجل ، ليس هذا من اخبار العامة ، وإثما هو من خاصة الحديث لاهل



البيت ﷺ .

قلت: ما تقول في يوم السبت؟

قال: «هو ازهر من أوله إلى آخره، وأنا ضامن لمن خرج من منزله يريد سفراً متوجّهاً فيه بعمامة قد أرسل لها ذؤابتين: أحدهما بين يديه، والآخرى من خلفه يحفظونه في سفره، ويخلفه في حضره وأهله، وتقضي حوائجه، ويرجع إلى وطنه».

قلت: أصلحك الله، فما تقول في يوم الاحد؟

قال: «هو يوم اشتقه الله من أسمائه، واهلك فيه الجبارة من طلوع الفجر إلى غروب الشمس»

قلت: وما تقول في الإثنين؟

قال: «وما ذلك عنكم، فيه قبض رسول الله، وفيه اطلمت الارض وانقطع الوحي فيه قبضت سيّدة نساء العالمين فاطمة الزهراء، وفيه استشهد الحسين ﷺ».

قلت: فما تقول في يوم الثلاثاء؟

قال: «هو يوم هيّن لين، فيه الآن الله الحديد لداود وفيه تقضى حوائج المؤمنين».

قلت: وما تقول في يوم الاربعاء؟ قال: «هو يوم نحس مستمر»

قلت: وما مستمر؟ قال: «نحس من أوله إلى آخره».

قلت: فما تقول في الخميس؟

قال: «أقول: إنّ رسول الله ﷺ قال: بورك لأمتي في سنّها<sup>٢١</sup> و خميسها<sup>٢٢</sup>».

وفي رواية أخرى عن أمير المؤمنين ﷺ:

يوم السبت يوم قضاء الحوائج، ويوم الاحد يوم دم، ويوم الاثنين يوم طلب علم، والثلاثاء يوم عرس، والاربعاء يوم نحس، ويوم الخميس يوم عبادة، والجمعة يوم عيد.<sup>٢٣</sup>

وفي رواية أخرى عن النبي ﷺ:

يوم السبت يوم مكر وخديعة، وفيه مكرت قريش في دار الندوة؛ إذ يقول الله ﴿و إذ يمكر بك الذين كفروا﴾ (انفال (٨): ٣٠) الآية.

ويوم الاحد يوم غرس و عمارة، وفيه ابتداء الله جلّ ثناؤه بخلق الدنيا و عمارتها. والاثنين يوم سفر و تجارة، وفيه سافر شعيب النبي ﷺ.

ويوم الثلاثاء يوم دم، وفيه حاضت حواء، و قتل ابن آدم أخاه.

ويوم الاربعاء نحس و شوم، وفيه اغرق الله فرعون، و اهلك عاد و ثمود.

ويوم الخميس يوم قضاء الحوائج و الدخول على السلطان،



والجمعة يوم خطبة و نكاح و فيه كانت الانبياء تخطب و تنكح.<sup>٢٣</sup>  
و قال رسول الله ﷺ:

يوم الجمعة يوم عبادة فتعبدوا فيه، و السبت لأل محمد ﷺ، و يوم الاحد لشيعتهم،  
و يوم الاثنين لبني أمية، و الثلاثاء لشيعتهم، و يوم الاربعاء لبني العباس و فتحهم، و يوم  
الخميس يوم مبارك بورك لامتى في بكورها فيه.<sup>٢٤</sup>

التاسع: الليالى سبعة، قال تعالى ﴿سبع ليال و ثمانية ايام﴾ (الحاقة: ٦٩-٧٠) قال وهب<sup>٢٥</sup>:  
و هي التي تسميها العرب ايام العجوز، و هي آخر ايام الشتاء، و إنما سميت هذه الايام  
بالعجوز؛ لأن عجوزاً من عاد دخلت سرباً، فدخلت عليها الريح، فقتلتها في اليوم الثامن  
من نزول العذاب، و انقطع العذاب في اليوم الثامن، و كان الابتداء بالعذاب في ليلة  
الاربعاء و الختم يوم الاربعاء.

و قيل: سميت بذلك لانها من عجز الشتاء.<sup>٢٦</sup>

﴿حسوما﴾ أي متتابعة لا انقطاع لها.<sup>٢٧</sup>

و تسميتها: الصنبر و الوبر و الامر و المؤتمر و المحلل و مطفى الجمر.<sup>٢٨</sup>

العاشر: السيارة التي تقطع الفلك سبعة أنجم: زحل و هو في السماء السابعة، و المشتري  
في السادسة، و المريخ في الخامسة، و الشمس في الرابعة، و الزهرة في الثالثة، و عطارد  
في السماء الثانية، القمر في السماء الدنيا. و فيها يقول الشاعر على الترتيب:  
زحل شرى مريخه من شمسه  
تزهرت لعطارد اقمارا

الحادى عشر: الأبحر سبعة؛ قال الله تعالى ﴿و البحر يملئه من بعده سبعة ابحر ما نفدت  
كلمات الله﴾ (لقمان: ٢٣١-٢٣٧): الفرات و هو في الحلة، و الدجلة و هو في البغداد، و النيل  
و هو في مصر، و السبحون و هو في البلخ، و جيحون و هو في الهند، هذه الخمسة من الجنة  
كراها جبرئيل ﷺ برجله، و السادس بحر الروم، و السابع بحر فارس.<sup>٢٩</sup>

و روى أن أفضلها ماء الفرات، فعن الصادق ﷺ: «إن الوادى الايم، يمن الذي ذكره  
الله في كتابه الفرات، و البقعة المباركة هي كربلاء».<sup>٣٠</sup>

و عن زين العابدين ﷺ:

إن الله يهبط في كل ليلة ملكاً معه ثلاثة مثاقيل من مسك الجنة، فيطرحه في فرائكم  
هذه، و ما من نهر في شرق الارض ولا في غربها اعظم بركة منه.<sup>٣١</sup>

و عن أمير المؤمنين ﷺ:



الماء سيد شراب الدنيا والآخرة، واربعة أنهار في الدنيا من الجنة: الفرات، والنيل، وسيحان، وجيحان، الفرات الماء، والنيل العسل وسيحان الخمر، وجيحان اللبن. ٢٢  
وعنه عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿وَأَوْنَيْنَاهمَا إِلَى رِبْوَةٍ ذاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾ (مؤمنون ٢٣: ٥٠)  
قال: «القرار نجف الكوفة، والمعين ماء الفرات». ٢٣

وعن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

الفرات نهر ما أعظم بركته، أما إنه يسقط فيه كل يوم سبع قطرات من الجنة، أما لو علم الناس ما فيه من البركة لضربوا الأخبية على حافته، ولولا ما يدخله من الحاطتين ٢٤ ما اغتسل ٣٥ منه ذو عاهة إلا وبرئ. ٢٦

وعن العجلي: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «ما اظنّ أحداً بالفرات ٢٧ إلا أحبنا أهل البيت عليهم السلام». ٢٨

الثاني عشر: أهل الكهف سبعة - على ما جاء في الاثر عن علي عليه السلام حين سأله اليهودي عنهم - أولهم وشيخهم تملیخا، ومكسمينا، وكسقوطط، ونواسنوس، وسونس، و أدريقطوس، وكساقيطونس، و كلبهم قطمير، وملكهم دقيانوس، ومديتهم أفسوس. ٢٩  
وفي رواية - ذكرها الشيخ جمال الدين في كشف اليقين عن أمير المؤمنين عليه السلام - أن أسماءهم: أمليخا ومكسمينا ومخسmina، هذه الثلاثة الذين يقفون على يمين الملك دقيانوس، والثلاثة الآخر الذين يقفون على يساره أسماءهم: مرطونس وكسقوطونس و سادونس، هؤلاء ستة، وسابعهم كلبهم قطمير، ومديتهم أفسوس، واسم الجبل نيلكوس. ٤٠

ومن كتاب زاد العابدين ٤١ عن الصادق عليه السلام رواية أخرى في أسمائهم في دعاء الوسائل، الوسيلة الخامسة:

اللهم إني أسألك بإيمان تملیخا ورغبته، وبإسلام مكسمينا ورغبته، وبمعرفة سونس وعزله، وبتوحيد كسقوطط ووحده، وبشهادة ادريقطوس وزوايته، وبمتابعة كساقيطونس وموافقته، وبإخلاص نواسنوس وفراسته.

فروي أنّ من كتب أسماءهم على شيء لم يضيع، ولا يسرق، ولا يحرق، ولا يغرق، وكان في امن الله وحفظه. ٤٢

وروي أنّ هؤلاء المذكورين هم أنصار للقائم وخواصه عجل الله فرجه، وسهل مخرجه، وأهلك عدوه من الجن والإنس، وجعلنا من أنصاره وأتباعه والذاتين بين



يديه، أمين رب العالمين. <sup>٤٣</sup>

وكان السبب في إيمانهم - على ما روي <sup>٤٤</sup> - أنّ ملكهم كان يدّعي الربوبية من دون الله كفرعون، وكانوا من خواصّه، يقف ثلاثة على اليمين وثلاثة على الشمال، فبلغه يوماً عن بعض نواجبه التي يملكها أن قد يغلب عليها عدوّه فدخل عليه من ضيق الصدر والمحنة، ففكر امليخا فقال في نفسه: لو كان هذا إلهاً من دون الله تعالى ما حصل عليه ذلك.



وكانت الفتية تجتمعون للأكل كل يوم في بيت واحد منهم، وكانت النوبة في ذلك اليوم على تمليخا، فرآته الفتية ضيق الصدر، فسأله عن ذلك، فأخذ عليهم العهد بأن لا يفشوا عليه شيئاً للملك، فأخبرهم بما وقع في قلبه، فقال الباقون: نحن وقع في قلوبنا كمثلك، فاتفقوا جميعاً على أن يخرجوا عن البلد.

وهربوا عن قبضة الملك خوفاً من أن يقتلهم، واعتصموا بالله خالقهم، فقال سبحانه ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آتَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَظَنَّوهُمْ لَانفِرُوا بِهِمْ وَأَوْرَثَهُمُ الْبِلَادَ﴾ (كهف: ١٨) أي بصيرة في الدين، ورغبة في الثبات على الإيمان بالالطاف المقوية لدواعيم إلى الإيمان، فحكم سبحانه لهم بالفتوة؛ لأنّ رأس الفتوة الإيمان.

وقيل: هي بذل الندي، وترك الأذى والشكوى. <sup>٤٥</sup>

وقيل: هي اجتناب المحارم، واستعمال المكارم. <sup>٤٦</sup>

وربط الله على قلوبهم، أي شدّدها عليهم بالالطاف المقوية للإيمان، حتّى وطّنا أنفسهم على إظهار الحقّ والثبات على الدين والصبر على فراق الأهل والوطن واحتمال المشاقّ، حين قالوا: ﴿رَبِّتَنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (كهف: ١٨) لا الجبار دقيانوس الذي كان يفتن أهل الإيمان عن دينهم.

وقاموا بين يديه فقالوا: ﴿رَبِّتَنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ وخالفهما، لن ندعو من دونه إلهاً سواه معه؛ ﴿لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا﴾ مجاوزاً للحقّ ﴿هُوَ لَئِن دَعَاكُمْ إِلَىٰ ظُلْمٍ مِّنْ أَتْرَفَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا﴾ (كهف: ١٨: ١٤-١٥) فزعم أنّ له شريكاً في العبادة.

وهذا قول رئيسهم وسيدهم تمليخا، قال: ﴿وَإِذَا عَزَلْتَهُمْ مِنْهُمُ﴾ و تنحيتهم عنهم، وتجنبتهم عبادة الاصنام، وانقطعتم إلى الله تعالى، كفاكم الله شرهم، فليخرجوا أووا إلى

الكهف، ينشر لكم من رحمته، أي يبسط ﴿ويهيئ لكم من أمركم مرفقا﴾ (كهف: ١٨: ١٦) أي ويسهل عليكم ما تخافون من الملك و ظلمه .

و في هذا دلالة على عظم [منزلة] الهجرة في الدين، و على قبح المقام في دار الكفر إذا كان لا يمكن المقام فيها إلا بإظهار كلمة الكفر .

الثالث عشر: النساء الملزمات عند الله سبع :

حواء، و إنما سميت حواء لأنها خلقت من حى<sup>٤٧</sup>، فقيل: من ضلع آدم الأيسر؛<sup>٤٨</sup> و لهذا أضلاع الرجال سبعة عشر، من الأيمن تسع، و من الجانب الأيسر ثمانية، و أضلاع النساء ثمانية عشر، من كل جانب تسعة .

و قيل: خلقها الله من القرة التي هي في خلف آدم؛ ولهذا إن المرأة تكون تبعاً للرجل.<sup>٤٩</sup>

و سارة أم إسحاق، وهي ابنة عم إبراهيم الخليل و زوجته . وهاجر أم إسماعيل و آسية بنت مزاحم بن باهر بن باحورا، بنت عم إبراهيم الخليل، امرأة فرعون التي قالت - لما أوتد لها فرعون الاوتاد في يديها ورجليها؛ لاجل تعذيبها لما اظهرت الإيمان لموسى ﴿رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة و تمنى من فرعون و عمله و تمنى من القوم الظالمين﴾ (تحریم: ٦٦: ١١) فكشف الله لها عن بصرها، فرأت منزلها في الجنة، و بشرت بان يعوضها الله من فرعون برسول الله محمد ﷺ آخر الانبياء و سيدهم، فلم تجد من ألم تعذيب فرعون شيئاً؛ فسمى فرعون ذا الاوتاد لذلك .

و مريم ابنة عمران التي احصنت فرجها، أم عيسى بن مريم ﷺ، و أمها امرأة عمران اسمها فاقود، و اختها ايشاع امرأة زكريا أم يحيى، و أبوها عمران بن ماثان، مرسل سليمان بن داود ﷺ . و خديجة بنت خويلد عبد العزى بن أسد بن قصي بن كلاب، أم المؤمنين . و فاطمة بنت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب .

و في دعاء التوسل للصادق ﷺ: «اللهم إني أسالك بتوبة حواء و امانتها، و بشأن سارة و بركتها، و بهجر هاجر و عطيتها، و إخلاص آسية و شهادتها، و بطهارة مريم و ولادتها، و بشفقة خديجة و رفقتها، و بصدق فاطمة و مودتها، أن تقضى حاجتي يا قاضي الحاجات» .

الرابع عشر: الذي لم يخرج من رحم سبعة: <sup>٥٠</sup>





آدم؛ وحواء؛ والغراب الذي بعثه الله ليبحث في الارض؛ ليرى قابيل قاتل أخيه هابيل، حيث قال ﴿يا ويلتى أعجزت أن أكون مثل هذا الغراب فاوارى سوءة أخى فاصبح من التادمين﴾ (مائدة: ٥٠: ٣١)

والحيّة التي كانت تؤنس حواء في الجنة.

وناقة صالح.

وكبش إسماعيل الذي فداه الله تعالى من الذبح، وكان أملح، يرتع في الجنة منذ سبعين خريفاً.

الخامس عشر: الطواف بالبيت الحرام سبعة أشواط، مبتدئاً بركن الحجر الأسود و مختتماً به.

و كان في قديم الزمان<sup>٥١</sup> يطوفون من غير عدد، فسنة عبد المطلب بن هاشم جدّ النبي، و كانوا يطوفون بالبيت عراة، الرجال نهاراً والنساء ليلاً، فحرّمه عبد المطلب، و توعدّ من طاف بالبيت عرياناً، و حرّم قتل المؤمن و توعدّ على ديتة، و ستّن دية الإنسان المسلم مائة من الإبل، و حرّم امرأة الأب على الابن، و علّم الناس لبس الخداء، فجاء الإسلام على ما ستّه.

السادس عشر: السعي من الصفا و المروة سبعة أشواط، مبتدئاً بالصفا، مختتماً بالمروة. و كان في زمن الجاهلية صنم على الصفاء اسمه إساف، و صنم على المروة اسمه نائلة، فتحرّج المسلمون أن يطوّفوا بينهما، فانزل الله سبحانه ﴿إن الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوّف بهما﴾<sup>٥٢</sup>.

السابع عشر: رمي الجمرات الثلاث بسبع حصات، مبتدئاً بالأولى و هي الشرقية، ثمّ بالوسطى، ثمّ جمرة العقبة في أيام التشريق الثلاثة: الحادى عشر، و الثاني عشر، و الثالث عشر.

ويختصّ جمرة العقبة برميها في اليوم العاشر من ذي الحجة قبل الذبح للهدى. و العلة في ذلك أنّه لما أراد إبراهيم الخليل ذبح ولده إسماعيل - و قيل: إسحاق<sup>٥٣</sup> اعترض له إبليس، و قال: يا إسماعيل، يريد أبوك ذبحك، و خوفه من القتل فرماه إسماعيل بسبع حصات، و لعنه و طرف عنه، ثمّ ظهر له عند الجمرة الثانية فرماه بسبع، ثمّ عند الثالثة فرماه بسبع، ثمّ عند الثالثة فرماه بسبع أخرى؛ فسنّ الرمي للجمرات



الثلاث لهذه العلة .

الثامن عشر: إنّ الفرائض التي افترضها الله على المكلف سبع: صلوات اليومية، و الجمعة، و العيدان، و الطواف، و الاموات، و ما يلتزمه الإنسان بنذرو وشبهه .

التاسع عشر: المحتجون على الله<sup>٥٤</sup> يوم القيامة سبعة: الطفل، و الجنون، و الابله، و الذي مات بين النبيين، و الاصم، و الابكم، و الشيخ الذي أدرك النبي ﷺ و هو لا يعقل، فيبعث الله عز وجل إليهم رسولا، فيؤجج لهم نارا، و يقال لهم: اقتحموا، فمن اقتحمها كانت عليه برداً و سلاماً، و من لم يقتحمها أمر به إلى النار .

قاله الصدوق علي بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه<sup>٥٥</sup> بسنده إلى الصادق ﷺ .

العشرون: الآماد سبعة .

قال أمير المؤمنين ﷺ: «إنّ ستة آماد مضت، و نحن في الامد السابع، و الامد من خلق آدم إلى أن تقوم الساعة» .

الواحد و العشرون: الأخوات في الجنة سبع: أسماء بنت عميس - بالعين و السين المهملتين - الخثعمية زوجة جعفر بن أبي طالب، و هي أم أولاد، و قد هاجرت معه إلى الحبشة مع من هاجر، و بقيت مع جعفر في الحبشة إحدى عشرة سنة، فلما قتل خلف عليها أبو بكر بن أبي قحافة، و ولدت منه محمد بن أبي بكر الملقب بالمتجب، ثم خلف عليهما علي ﷺ و اولد منها ثلاثة أولاد، و قتل على علي ﷺ و هي معه .

و أختها سلمى بنت عميس زوجة حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء، و اولد منها بنتاً . و أم الفضل زوجة العباس بن عبد المطلب، و اسمها هند بنت الحارث الهلالية . و أختها الغميصاء بنت الحارث أم خالد بن وليد . و ميمونة بنت الحارث الهلالية زوجة النبي ﷺ، و مات عنها .

و عزة كانت في ثقيف عند الحجّاج بن غلاظ .

و حميدة ولم يكن لها عقب .

روى ذلك أبو بصير عن أبي جعفر الباقر ﷺ، و ذكره ابن بابويه في كتاب الخصال .<sup>٥٦</sup>

الثاني و العشرون: التوجه إلى الصلاة بسبع تكبيرات أحدها تكبيرة الاحرام يكبّر ثلاثاً و يدعو، ثم اثنين و يدعو، ثم اثنين و يدعو، ثم اثنين و يدعو .

و العلة في ذلك<sup>٥٧</sup> أنّ الحسين ﷺ أبطا عن الكلام حتى خيف عليه الخرس، فحمله



النبي ﷺ على كتفه، ولما جاء وقت الصلاة وقام ليصلي، فلما كبر النبي ﷺ فكبر الحسين ﷺ، وكبر النبي ﷺ فكبر الحسين ﷺ، وهكذا إلى السابع، والحسين ﷺ يتبعه في التكبير، فكان أول نطق الحسين ﷺ بالتكبير.

وعلة أخرى أنه لما أسري بالنبي ﷺ قطع سبعة حجب فكل حجاب قطعه كبر. **الثالث والعشرون:** عن البراء بن عازب قال نهى رسول الله ﷺ عن سبع، وأمرنا بسبع: نهانا أن نتحلّى بالذهب، وأن نشرب في آنية الذهب والفضة، وقال: «من شرب فيها في الدنيا لم يشرب فيها في الآخرة»، وعن ركوب المياثر وعن لبس القسي وعن لبس الحرير والديباج والأسود، وأمرنا باتباع الجنائز وعبادة المرضى وتسميت العاطس ونصرة المظلوم وإفشاء السلام وإجابة الداعي وإبرار القسم.<sup>٥٨</sup>

#### الرابع والعشرون: في وصية النبي ﷺ لعليّ ﷺ:

إن الله أعطاني فيك سبع خصال: أنت أول من ينشق عنه القبر معي، وأنت أول من يقف على الصراط معي، وأنت أول من يكسى إذا كسيت، ويحى إذا حييت، وأنت أول من يسكن معي في عليين، وأنت أول من يشرب معي من الرحيق المختوم الذي ختامه مسك.<sup>٥٩</sup>

**الخامس والعشرون:** قال النبي ﷺ: «طوبى ثم طوبى - سبع مرّات - لمن لم يرني و آمن بي».<sup>٦٠</sup>

#### السادس والعشرون: قال النبي ﷺ:

سبعة يظلمهم الله عزّ وجلّ في ظلّه يوم لا ظلّ إلا ظلّه: إمام عادل، وشاب نشأ في عبادة الله عزّ وجلّ، ورجل قلبه متعلّق بالمسجد إذا خرج منه حتى يعود إليه، ورجلان كانا في طاعة الله عزّ وجلّ فاجتمعا على ذلك وتفرّقا، ورجل ذكر الله عزّ وجلّ خالياً ففاضت عيناه، [من خشية الله عزّ وجلّ]<sup>٦١</sup> ورجل دعت ذات جمال وحسب، فقال: إني أخاف الله عزّ وجلّ، ورجل تصدّق بصدقة أخفاها حتى لا يعلم شماله ما يتصدّق بيمينه.<sup>٦٢</sup>

#### السابع والعشرون: قال رسول الله ﷺ:

عليكم بالزيب؛ فإن فيه سبع خصال: يكشف المرّة، ويذهب البلغم، ويشدّ العصب، ويذهب بالاعياء، ويحسن الخلق، ويطيب النفس، ويذهب بالغم.<sup>٦٣</sup>

**الثامن والعشرون:** السبعة الحفوق للمؤمن على المؤمن. عن المعلّى بن خنيس قال:

قلت: لابي عبد الله عليه السلام: ما حقّ المؤمن على المؤمن؟  
قال: «سبعة حقوق واجبات ما فيها حقّ إلا عليه واجب، إن خالفه خرج من ولاية الله عزّ وجلّ، وترك طاعته، ولم يكن لله عزّ وجلّ فيه نصيب».  
قال: قلت: جعلت فداك، ما هي؟

فقال: «يا معلّى إني عليك شفيق، اخشى أن تضيع ولا تحفظ، وتعلم ولا تعمل».  
فقلت: لاقوة إلا بالله.

فقال: «أيسر حقّ منها: أن تحبّ له ما تحبّ لنفسك، وتكره له ما تكره لنفسك.  
والحقّ الثاني: أن تمشى في حاجته، وتبتغي رضاه، ولا تخالف قوله.

والحقّ الثالث: أن تصله بنفسك ومالك ويدك ورجلك.  
والحقّ الرابع: أن تكون عينه ودليله ومرآته وقميصه.

والحقّ الخامس: أن لا تشيع و يجوع، ولا تلبس ويعرى، ولا تروى و يظما.

والحقّ السادس: أن يكون لك امرأة و خادم وليس لآخيك امرأة ولا خادم، [فواجب]  
٦٤ أن تبعث خادماك فيغسل ثيابه و يضع طعامه و يمهّد فراشه؛ فإنّ ذلك كلّه إنّما  
جعل بينك و بينه.

والحقّ السابع: أن تبرّ قسمه، و تحبب دعوته، و تشهد جنازته، و تعوده في مرضه، و  
تشخص بذلك في قضاء حوائج، و لا تحوجه إلى أن يسألك، و لكن تبادر إلى قضاء  
حوائجه، فإذا فعلت ذلك به و صلت و لايتك بولايته، و ولايته بولاية الله عزّ وجلّ».  
٦٥

**التاسع والعشرون: السماوات سبع؛ قال الله تعالى ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ  
وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ  
أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طلاق: ٦٥-١٢).**

سئل على عليه السلام عن ألوان السماء و أسمائها فقال:

اسم سماء الدنيا رقيع<sup>٦٦</sup> - بالراء المهملة والقاف والعين المهملة - وهي من ماء و دخان،  
و اسم الثانية قيذوم، وهي على لون النحاس. و اسم الثالثة مازوم<sup>٦٧</sup> - بازاء المعجمة -  
و هي على لون الشبه. و اسم الرابعة أرفلون<sup>٦٨</sup> - بالراء المهملة و الفاء - وهي على  
لون الفضة. و اسم الخامسة هيعون<sup>٦٩</sup> - بالباء المثناة من تحت و العين المهملة - وهي  
على لون الذهب. و اسم السادسة عروس، وهي على لون ياقوته حمراء<sup>٧٠</sup>. و اسم  
السابعة عجماء، وهي على لون درة بيضاء<sup>٧١</sup>.



و سئل النبي ﷺ عن أسماء السماء و صفتها، و في كلّ سماء كيف تكون الملائكة؟ و كيف تعبدون الله؟ فأجاب صلوات الله عليه وآله :

إنّ الله سبحانه و تعالى خلق السماوات السبع من الدخان؛ قال الله تعالى ﴿ثمّ استوى إلى السماء وهي دخان﴾ (فصلت: ٤١): (١١) فجعل الله السفلى من الزمرد الأخضر، و اسمها برقيا، و خلق فيها ملائكة كلّهم مشتغلون بالسجود، و تسيحهم «سبحان ذي الملك و الملكوت»، و رأسهم ملك اسمه إسميعيل، و ملك آخر اسمه الرعد، و هو موكل على السحاب .

و السماء الثانية من الفضة و اسمها أرفلون، و الملائكة فيها راكعون يسبحون الله بقول «سبحان ذي العزة و الجبروت»، و رئيسهم ملك اسمه حبيب، نصفه من النار و نصفه من الثلج، فلا الثلج يطفئ النار، و لا النار تاكل الثلج بقدرة الله و حكمته، و تسيحه «سبحان من آلف بين الثلج و النار، آلف بين قلوب العباد» .

و السماء الثالثة من الباقوت اسمها قذوم، و الملائكة فيها قائمون، و تسيحهم «سبحان الحيّ الذي لا يموت» و رئيسهم اسمه كسمائيل .

و السماء الرابعة من اللؤلؤ الأبيض اسمها ماعون، و الملائكة فيها يسبحون بـ «سبحان الملك القدوس ربّ الملائكة و الروح»، و رئيسهم ملك اسمه مويائيل .

و السماء الخامسة اسمها ربقا، و هي من الذهب الحمراء، و فيها ملائكة على صورة الحور العين ييكون، و ملكهم يقال له : منعطيائيل .

و السماء السادسة من الباقوت الاصفر، و اسمها عديبا، و الملائكة فيها على صورة ولدان الجنة، و هم قاعدون، يسبحون «سبحان خالق النور سبحانه و بحمده»، و رئيسهم ملك اسمه روعبائيل .

و السماء السابعة اسمها عرتبا، و فيها الملائكة المقربون، يسبحون الليل و النهار لا يفترون، و ييكون على العصاة من أمة محمد ﷺ و رئيسهم ملك يقال له : ... ٧٢ .  
ثمّ اعلم إنّ كلّ سماء مقابل السماء التي فوقها يكون كقطرة في بحر أو درة في مغارة، ثمّ كلّ السماوات كلّها في مقابلة الكرسيّ كقطرة في بحر، و الكرسي في مقابل العرش كذلك . ٧٣

**الثلاثون:** الارضون سبع : قال تعالى ﴿ومن الارض مثلهن﴾ (ملاق: ٦٥): (١٢) أي مثلهنّ في العدد لافي الكيفيّة؛ لأنّ كيفيّة السماء مخالفتها لكيفيّة الارض . و ليس في القرآن ما



يدلّ على أنّ الارضين سبع إلا هذه الآية .

ولاخلاف في السماوات أنّها سماء فوق سماء؛ لقوله تعالى ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا﴾ (الملك: ٦٧: ٣) أي بعضها فوق بعض، وبين سماء و السماء الأخرى مسيرة خمسمائة عام. و أمّا الارضون فقليل<sup>٧٤</sup>: إنّها سبع أرضين طباقاً بعضها فوق بعض كالسماوات؛ لأنّها لو كانت منضمة<sup>٧٥</sup> لكانت أرضاً واحدة، و في كلّ أرض خلق خلق خلقهم الله كما شاء .  
فروي عليّ بن إبراهيم مرفوعاً إلى الرضا عليه السلام قال:

قلت للرضا عليه السلام: أخبرني عن قول الله عزّ وجلّ ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحَبْكَ﴾ (ذاريات ٥١: ٧)

فقال عليه السلام: «محبوكة إلى الأرض» وشبّك بين أصابعه .

قلت: كيف يكون محبوكة و الله يقول ﴿رَفَعَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوِنَهَا﴾؟ (رعد: ١٣: ٢)  
[فقال: «سبحان الله! ليس الله يقول ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوِنَهَا﴾؟»].<sup>٧٦</sup>  
قلت: بلى .

فقال: «فتمّ عمد و لكن لا يُرى» .

قلت: فكيف ذلك؟ فبسط كفه اليسرى، ثمّ وضع اليمنى عليها فقال: «هذه أرض الدنيا، [و السماء الدنيا عليها، فوقها قبة و الأرض الثانية فوق السماء الدنيا].<sup>٧٧</sup> و السماء الثانية فوقها قبة . و الأرض الثالثة فوق السماء الثانية» - و هكذا إلى السابعة -  
«و عرش الرحمن فوق السابع، و هو قوله تعالى ﴿خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ (طلاق: ٦٥: ١٢) و صاحب الأمر هو النبي صلى الله عليه وآله و الوصي من بعده، و هو على وجه الأرض و إنّما يتنزّل الأمر إليه من فوق [السماء من]<sup>٧٨</sup> بين السماوات و الأرضين، فما تحتنا الأرض واحدة و إنّ الستّ لفوقنا».<sup>٧٩</sup>

و روي: أنّها سبع أرضين ليس بعضها فوق بعض، يفرق بينهنّ البحر<sup>٨٠</sup> و يظلّ بينهنّ<sup>٨١</sup> السماء و الله تعالى أعلم بصحّة ما استأثر بعلمه و اشتبه على خلقه .<sup>٨٢</sup>

وقيل: معناه يتنزّل الأمر بين السماوات و الأرضين من الله سبحانه بحياة بعض و موت بعض و سلامة حيّ و هلاك آخر و غنى إنسان و فقر آخر و تصريف الأمر على الحكمة .  
﴿لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ بالتدبير في خلق السماوات و الأرض، و الاستدلال بذلك على أنّ صانعهما قادر لذاته و عالم لذاته . ﴿وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طلاق: ٦٥: ١٢) أي أنّ معلوماته متميّزة له بمنزلة ما قد أحاط به فلم يفتنه شيء منها . و



كذلك قوله ﴿ولا يحيطون به علماً﴾ أي أنه ليس بمنزلة ما يحضره العلم بمكانه فيكون كانه قد أحاط به. <sup>٨٣</sup>

**الواحد والثلاثون:** عن أبي ذر رضي الله تعالى عنه: أوصاني رسول الله ﷺ بسبع:

أوصاني أن أنظر إلى من هو دوني.

ولا أنظر إلى من هو فوقني.

وأوصاني بحب المساكين والذنوب منهم.

وأوصاني أن أقول الحق وإن كان مرأياً.

وأوصاني أن أصل رحمي وإن أدبرت.

وأوصاني أن لا أخاف في الله لومة لائم.

وأوصاني أن أستكثر من قول «لا حول ولا قوة إلا بالله»؛ فإنها من كنوز الجنة. <sup>٨٤</sup>

### الثاني والثلاثون:

أوصى النبي ﷺ علياً عليه السلام بسبع، من كن فيه فقد استكمل الإيمان و أبواب الجنة

مفتوحة له: من أسبغ وضوءه، وأحسن صلاته، وأدى زكاة ماله، وكف غضبه، و

سجن لسانه، واستغفر لذنبه، وأدى النصيحة لاهل بيت نبيه. <sup>٨٥</sup>

### الثالث والثلاثون:

ما من مؤمن يصوم شهر رمضان [احتساباً] <sup>٨٦</sup> إلا أوجب الله تبارك وتعالى له سبع

خصال: أولها: يذوب الحرام من جسده. والثانية: يقرب من رحمة الله عز وجل.

والثالثة: قد كفر خطيئة أبيه آدم. والرابعة: يهون الله تبارك وتعالى عليه سكرات

الموت. والخامسة: أمان من الجوع والعطش يوم القيامة. السادسة: يطعمه الله

عز وجل من طيبات الجنة. والسابعة يعطيه الله عز وجل براءة من النار. <sup>٨٧</sup>

### الرابع والثلاثون:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

تبع حكيم حكيماً سبعمائة فرسخ في سبع كلمات، فلما لحق به قال له يا هذا، ما

أرفع من السماء وأوسع من الأرض وأغنى من البحر وأقى من الحجر وأشد

حرارة من النار أشد برداً من الزمهرير أثقل من الجبال [الراسيات]؟ <sup>٨٨</sup>

فقال له: يا هذا، إن الحق أرفع من السماء، والعدل أوسع من الأرض، وغنى النفس

أغنى من البحر، و قلب الكافر أقى من الحجر، والحريص الجشع أشد حرارة من

النار، واليأس من روح الله أشد برداً من الزمهرير، والبهتان على البريء أثقل من

الجبال الراسيات. <sup>٨٩</sup>



## الخامس والثلاثون: عن أبي عبد الله عليه السلام يقول:

سبعة يفسدون أعمالهم: الرجل الحليم ذو العلم الكثير لا يعرف بذلك ولا يذكر به. والحكيم الذي يدين ماله كل كاذب منكر لما يؤتى إليه. والرجل الذي يامن ذا المكر والخيانة. والسيد الفظ الذي لارحمة له. ولا م التي لاتكتم على الولد السرّ وتفشي عليه. والسريع إلى لائمة إخوانه. والذي لا يزال يجادل أخاه مخاصماً له.<sup>١٠</sup>

## السادس والثلاثون: سبعة علماء في النار، قال أبو عبد الله عليه السلام:

سبعة من العلماء في النار:

إنّ من العلماء من يحب أن يحزن عليه<sup>١١</sup> ولا يؤخذ عنه، فذاك في الدرك الأول من النار.

ومن العلماء من إذا وعظ أنف و إذا وعظ شفّ<sup>١٢</sup>، فذاك في الدرك الثاني من النار. ومن العلماء من يرى أن يضع العلم عند ذوي الثروة والشرف، ولا يرى له في المساكين وضعاً، فذاك في الدرك الثالث من النار.

ومن العلماء من يذهب في علمه مذهب الجابرة والسلاطين؛ فإن رذّ عليه شيء من قوله أو قصر في شيء من أمره غضب، فذاك في الدرك الرابع من النار. ومن العلماء من يطلب أحاديث اليهود والنصارى؛ ليعزّز<sup>١٣</sup> به علمه ويكثر به حديثه، فذاك في الدرك الخامس من النار.

ومن العلماء من يضع نفسه للفتيا ويقول: سلوني، ولعلّه لا يصيب حرفاً واحداً، والله لا يحب المكلفين،<sup>١٤</sup> فذاك في الدرك السادس من النار.

ومن العلماء من يتخذ علمه مروءة و عقلاً<sup>١٥</sup> فذاك في الدرك السابع من النار.<sup>١٦</sup>

## السابع والثلاثون: [إنّ الأرض] خلقت لسبعة؛ عن علي عليه السلام:

خلقت الأرض لسبعة - بهم يرزقون و بهم يمطرون و بهم ينصرون - : أبوذرّ و سلمان و المقداد و عمّار و حذيفة و عبد الله بن مسعود.

قال علي عليه السلام:

و أنا إمامهم، وهم الذين شهدوا الصلاة على فاطمة عليها السلام.<sup>١٨</sup>

الثامن والثلاثون: كبر النبي صلى الله عليه وآله على النجاشي لما مات سبعاً؛ عن موسى بن جعفر عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله لما اتاه جبرئيل بنعي النجاشي بكاء بكاء حزين عليه و قال: إنّ أخاكم أصخمة<sup>١٩</sup> - وهو اسم النجاشي - مات، ثم خرج إلى الجبّانة و صلّى عليه و



كَبُرَ سَبْعاً، فخفض الله له كل مرتفع حتى رأى جنازته وهو بالحبيشة. ١٠٠

**التاسع والثلاثون:** عن الأصمغ بن نباتة عن علي عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا غضب الله عز وجل على أمة ولم ينزل بها العذاب، غلت أسعارها، وقصرت أعمارها، ولم تريح تجارها، ولم تترك ثمارها، [و لم تغزر أنهارها] ١٠١ و حبس عنها أمطارها، و سلط عليها أشرارها. ١٠٢

**الأربعون:** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

حبي و حبّ أهل بيتي نافع في سبعة مواطن، أهوالهنّ عظيمة: عند الوفاة، و في القبر، و في ١٠٣ الشور، و عند الكتاب، و عند الحساب، و عند الميزان، و عند الصراط. ١٠٤

**الواحد والأربعون:**

للنار سبعة أبواب: باب يدخل منه فرعون و هامان و قارون، و باب يدخل منه المشركون و الكفار ممن لم يؤمن بالله طرفة عين، و باب يدخل منه بنو أمية، هو لهم خاصة و لا يراحمهم فيه أحد، و هو باب لظى، و هو باب سقر، و هو باب الهاوية تهوى بهم سبعين خريفاً [، و كلما هوى بهم سبعين خريفاً فاربهم فورة قذف بهم في أعلاه سبعين خريفاً، ثم تهوى بهم كذلك سبعين خريفاً] ١٠٥ فلا يزالون هكذا أبداً خالدين مخلّدين، و باب يدخل منه مبغضونا و محاربونا و خاذلونا، و إنّه لأعظم الأبواب و أشدها حرّاً. ١٠٦

**الثاني والأربعون:** لبث آدم و حوا في الجنة سبع ساعات؛ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

[إنما] ١٠٧ كان لبث آدم و حوا في الجنة حتى أخرجنا منها سبع ساعات من أيام الدنيا حتى أهبطهما الله عز وجل من يومهما ذلك. ١٠٨

**الثالث والأربعون:** للشيعه سبع خصال؛ عن محمد بن علي عليه السلام قال:

إنما كانت شيعه علي عليه السلام المتبادلون في ولايتنا، المتحابون في مودتنا، المتوادرون ١٠٩ لإحياء أمرنا، إن غضبوا لم يظلموا، و إن رضوا لم يسرفوا، بركة لمن جاوروا، سلم لمن خالطوا. ١١٠

**الرابع والأربعون:** سبعة صنديق في النار؛ عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام في

حديث طويل يقول فيه:

يا إسحاق إن في النار لوادياً يقال له سقر، لم يتنفس منذ خلقه الله عز وجل، لو أذن



له الله عزوجل في التنفس بقدر مخيط لاحرق من على وجه الارض، وإن أهل النار ليتعودون من حر ذلك الوادي و ننته و قدره و ما أعد الله فيه لاهله .  
[وإن في ذلك الوادي لجبالاً يتعود جميع أهل ذلك الوادي من حر ذلك الجبل و ننته و قدره و ما أعد الله فيه لاهله].

و إن في ذلك الجبل لشعباً يتعود منه جميع أهل ذلك الجبل من حر ذلك الشعب و ننته و قدره و ما أعد الله فيه لاهله .

و إن في ذلك الشعب لقلبياً يتعود جميع أهل ذلك الشعب من حر ذلك القلب و ننته و قدره و ما أعد الله فيه لاهله .

و إن في ذلك القلب لحية يتعود جميع أهل ذلك القلب من خبث تلك الحية و ننتها قدرها و ما أعد الله في أنيابها من السم لاهلها .

و إن في جوف تلك الحية لسبعة صناديق فيها خمسة من الأمم السالفة و اثنان من هذه الأمة .

قال قلت : جعلت فداك، من الخمسة؟ و من الاثنان؟ قال :

أما الخمسة فقايل الذي قتل هابيل، و النمرود الذي حاج إبراهيم في ربه؛ قال : أنا أحيى و أميت، و فرعون الذي قال : أنا ربكم الأعلى، و يهوذا<sup>١١٢</sup> الذي هوّد اليهود، و تونس<sup>١١٣</sup> الذي نصرّ النصارى، و من هذه الأمة أعرابيان .<sup>١١٤</sup>

**الخامس و الأربعون :** عن الصادق عليه السلام :

ابتلي أيوب سبع سنين بلا ذنب؛ لأنّ الأنبياء لا يفعلون ذنباً صغيراً و لا كبيراً؛ لأنهم معصومون، و إنّما اجتنبتهم الناس لفقره و ضعفه في ظاهر أمره؛ لجهلهم فيما له عند الله، و قد قال النبي صلى الله عليه و آله : أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ الأوصياء ثمّ الأمثل فالأمثل .<sup>١١٥</sup>

**السادس و الأربعون :** الحجب سبعة؛ مثل أمير المؤمنين عليه السلام عنها فقال :

[الحجب سبعة، غلط]<sup>١١٦</sup> كلّ حجاب منها مسيرة خمسمائة عام، و بين كلّ حجابين مسيرة خمسمائة عام، و الحجاب الثاني سبعون حجاباً، بين كلّ حجابين مسيرة خمسمائة عام، و طوله خمسمائة عام، حجب كلّ حجاب منها سبعون ألف ملك، قوة كلّ ملك منهم قوة الثقلين .

منها ظلمة، و منها نور، و منها نار، و منها دخان، و منها سحب، و منها برق، و منها رعد، و منها مطر، [و منها ضوء] و منها رمل، و منها جبل، و منها عجاج، و منها ماء،



ومنها أنهار. وهي حجب مختلفة، غلظ كل حجاب مسيرة سبعين ألف عام. ثم سرادقات الجلال، وهي ستون سرادقاً، في كل سرادق سبعون ألف ملك، بين كل سرادق و سرادق مسيرة خمسمائة عام.

ثم سرادق العز، [ثم سرادق الكبرياء ثم سرادق العظمة، ثم سرادق القدس] ثم سرادق الجبروت، ثم سرادق الفخر، ثم سرادق النور الأبيض، ثم سرادق الوحداية، وهو مسيرة سبعين ألف عام في سبعين ألف عام، ثم الحجاب الأعلى. <sup>١١٧</sup> وانقضى كلامه ﷺ فقال له عمر: لا بقيت ليوم لأراك فيه يا أبا الحسن.

قال الشيخ الصدوق قدس سره: «ليست هذه الحجب مضروبة على الله سبحانه؛ لانه لا يوصف بمكان، لكنّها مضروبة على العظمة العليا من خلقه التي لا يقادر قدرها غيره تبارك وتعالى». <sup>١١٨</sup>

**السابع والأربعون:** سئل أمير المؤمنين ﷺ عن قدرة الله عزّ وجلّ وعظّمته <sup>١١٩</sup>، فقام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال:

إنّ لله تبارك وتعالى ملائكة لو أنّ ملكاً منهم هبط إلى الأرض ما وسعته؛ لعظم خلقته وكثرة أجنحته.

ومنهم من لو كلّفت الجنّ والإنس على أن يصفوه ما وصفوه؛ لبعده ما بين مفاصله وحسن تركيب صورته، وكيف يوصف من ملائكته من سبعمائة عام ما بين منكبیه وشحمة أذنيه.

ومنهم من يسدّ الشمس <sup>١٢٠</sup> بجناح من أجنحته من دون عظم بدنه.

ومنهم من السماوات إلى الأرض. <sup>١٢١</sup>

ومنهم من قدمه على غير قرار في جوّ الهواء الأسفل والأرضون إلى ركبتيه.

ومنهم من لو ألقي في نقرة إبهامه جميع المياه لو سعتها.

ومنهم من لو ألقيت السفن في دموع عينيه لجرت دهر الدهارين، فتبارك الله أحسن الخالقين. <sup>١٢٢</sup>

**الثامن والأربعون:** عن أبي عبد الله ﷺ في قول الله عزّ وجلّ ﴿هل أتيتكم على من تنزل الشياطين﴾ (شعراء: ٢٦٦: ٢٦١) قال: «هم سبعة: المغيرة، وبنان، وصائد، وحمزة بن عمارة البربري، والحارث الشامي، وعبدالله بن الحارث، وأبو الخطاب». <sup>١٢٣</sup>

## التاسع والاربعون:

الذكر مقسوم على سبعة اعضاء: اللسان و الروح و النفس و العقل و المعرفة و السرّ و القلب .

و كل واحد منها يحتاج إلى استقامة، فاستقامة اللسان صدق الإقرار، واستقامة الروح صدق الاستغفار، واستقامة القلب صدق الاعتذار، واستقامة العقل صدق الاعتبار، واستقامة المعرفة صدق الافتخار، واستقامة السرّ السرور بعالم الاسرار، [واستقامة القلب صدق اليقين و معرفة الجبار].<sup>١٢٤</sup>

فذكر اللسان [الحمد و] <sup>١٢٥</sup> الثناء، و ذكر النفس الجهد و العناء، و ذكر الروح الخوف و الرجاء، و ذكر القلب الصدق و الصفاء، و ذكر العقل التعظيم و الحياء، و ذكر المعرفة التسليم و الرضا، و ذكر السرّ على رؤية اللقاء.<sup>١٢٦</sup>

**الخمسون:** سبعة اولاد لرسول الله ﷺ؛ عن أبي عبد الله ﷺ قال:

وُلد لرسول الله ﷺ من خديجة القاسم و الطاهر - وهو عبد الله - و أمّ كلثوم و زينب و رقية و فاطمة، فتزوج علي بن ابي طالب ﷺ فاطمة، ﷺ و تزوج ابو العاص بن الربيع - وهو رجل من بني امية و ابن أخت خديجة بنت خويلد- زينب، و تزوج عثمان بن عفان أمّ كلثوم فماتت و لم يدخل بها، فلما صاروا إلى بدر زوجته رسول الله ﷺ رقية. و وُلد له إبراهيم من مارية - بنت شمعون- القبطية [أم إبراهيم] <sup>١٢٧</sup> أم ولد.<sup>١٢٨</sup>

و عن أبي عبد الله ﷺ قال:

دخل النبي ﷺ منزله و عائشة <sup>١٢٩</sup> مقبلة على فاطمة بكلّيتها <sup>١٣٠</sup> و هي تقول: واللّه يا بنت خديجة ما ترين إلا أنّ لأمّك علينا فضلاً، و أيّ فضل كان لها علينا ما هي إلا كاحدنا؟ <sup>١٣١</sup>

[فسمع مقالها فاطمة،] <sup>١٣٢</sup> فلما رأت فاطمة أباهما بكت، فقال لها: و ما يبكيك يا بنت محمّد؟ فقالت: ذكرت أمّي فتنقصها فبكيّت.

فغضب رسول الله ﷺ ثمّ قال: مه يا حميراء، فإنّ الله تبارك و تعالى بارك في الولود الودود و إنّ خديجة - رحمة الله - ولدت منّي طاهراً و عبد الله <sup>١٣٣</sup> - وهو المطهر- و ولدت منّي القاسم و فاطمة و رقية و أمّ كلثوم و زينب، و أنتِ بمن اعقم الله رحمها، فلم تلدي شيئاً.<sup>١٣٤</sup>



الواحد والخمسون: عن أبي جعفر عليه السلام:

سبعة مواطن ليس فيها دعاء موقت: الصلاة على الجنائز، والقنوت، والمستجار، و  
الصفاء، والمروة، والوقوف بعرفات، وركعتا الطواف. <sup>١٣٥</sup>

الثاني والخمسون: عن محمد بن مسلم: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول:

لقد خلق الله عز وجل في الأرض منذ خلقها سبعة عالمين ليس فيهم من ولد آدم،  
خلقهم من آدم الأرض وأسكنهم فيها واحداً بعد واحد مع عالمه. ثم خلق الله  
عز وجل آدم أبا هذا البشر، وخلق ذريته فيه. ولا والله ما خلقت الجنة من أرواح  
المؤمنين منذ خلقها الله، ولا خلقت النار من أرواح الكافرين العصاة منذ خلقها الله  
عز وجل، لعلكم ترون أنه إذا كان يوم القيامة وصير الله أبدان أهل الجنة مع أرواحهم  
في الجنة، وصير الله أبدان أهل النار مع أرواحهم في النار أن <sup>١٣٦</sup> الله تبارك وتعالى لا  
يُعبد في بلاده ولا يخلق خلقاً يعبدونه ويوحدونه [يعظمونه؟]. <sup>١٣٧</sup>

بلى والله ليخلق خلقاً من غير فحولة ولا إناث يعبدونه ويوحدونه ويعظمونه، و  
يخلق لهم أرضاً تحملهم وسماء تظلمهم؛ اليس الله تعالى يقول ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ  
غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ﴾ (إبراهيم: ١٤) (٤٨) وقال الله عز وجل ﴿أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ  
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ <sup>١٣٨</sup> (ق: ٥٠: ١٥)

فسأله جابر عن تأويل ذلك وقال:

[يا جابر تأويل ذلك] <sup>١٣٩</sup> أن الله عز وجل إذا أفنى هذا الخلق وأفنى هذا العالم و  
أسكن أهل الجنة الجنة و أهل النار النار، جدد الله عز وجل عالماً غير هذا العالم و  
جدد خلقاً من غير فحولة ولا إناث يعبدونه ويوحدونه، وخلق لهم أرضاً غير هذه  
الأرض تحملهم و سماء غير هذه السماء تظلمهم.

لعلك ترى أن الله عز وجل إنما خلق هذا العالم الواحد، أو ترى أن الله لم يخلق  
غيركم، بلى والله لقد خلق الله تعالى ألف ألف آدم و ألف ألف عالم، و أنت في  
آخر تلك العوالم و تلك <sup>١٤٠</sup> الآدميين. <sup>١٤١</sup>

الثالث والخمسون: عن أبي الحسن عليه السلام قال:

لا يكون في السماء <sup>١٤٢</sup> شيء ولا في الأرض إلا بسبعة: بقضاء و قدر و إرادة و مشية  
و كتاب و اجل و إذن، فمن قال غير هذا فقد كذب على الله أو ردّ عليه. <sup>١٤٣</sup>

الرابع والخمسون: جاء قوم من اليهود إلى رسول الله عليه السلام فسأله أعلمهم عن أشياء.



و من جملتها [أخبرنا عن] سبع خصال أعطاك الله من بين النبيين وأعطى أمك من بين الامم . فقال النبي ﷺ :

أعطاني فاتحة الكتاب و الاذان و الجماعة في المسجد و يوم الجمعة و الصلاة على الجنائز و الإجهار في ثلاث صلوات و الرخصة لأمتي عند الامراض و السفر، و الشفاعة لأصحاب الكبار من أمتي .

فقال اليهودي : صدقت يا محمد، فما جزاء من قرأ فاتحة الكتاب؟ فقال رسول الله ﷺ :

من قرأ فاتحة الكتاب أعطاه الله عز و جل بعدد كل آية نزلت من السماء ثواب تلاوتها . و أما الاذان فإنه يحشر المؤذنون من أمتي يوم القيامة مع النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين .

و أما الجماعة فإن صفوف أمتي في الارض مع صفوف الملائكة في السماء، و الركعة في الجماعة بأربع و عشرين ركعة، كل ركعة أحب إلى الله عز و جل من عبادة أربعين سنة .

و أما يوم القيامة،<sup>145</sup> فإن الله يجمع فيه بين الاولين، و الاخرين إلى الحساب، فما من مؤمن مشى إلى الجماعة إلا خفف الله عز و جل عنه أهوال يوم القيامة ثم يجازيه الجنة .

و أما الإجهار، فإنه يتباعد عنه لهب النار ما بلغ صوته، و يجوز على الصراط، و يعطى السرور حتى يدخل الجنة .

و أما السادس فإن الله عز و جل يخفف أهوال يوم القيامة لأمتي كما ذكر الله في القرآن .

و ما من مؤمن يصلي على الجنائز إلا أوجب الله له الجنة إلا أن يكون منافقاً أو عاقاً . و أما شفاعتي ففي أصحاب الكبار ما خلا أهل الشرك و الظلم .

فقال : صدقت يا محمد<sup>146</sup>، فاسلم اليهودي و أخرج رقاً أبيض [فيه] ما قال النبي ﷺ و قال : يا رسول الله و الذي بعثك بالحق نبياً ما استنسختها إلا من الألواح التي كتبها الله عز و جل لموسى بن عمران عليه السلام، و لقد قرأت في التوراة فضلك حتى شككت فيه يا محمد، و لقد كنت أمحو اسمك منذ أربعين سنة من التوراة، و كلما محوته وجدته مثبتاً فيها، و لقد قرأت في التوراة أن هذه المسائل لا يخرجها غيرت، و أن في



الساعة التي ترد عليك فيها هذه المسائل يكون جبرئيل عن يمينك و ميكائيل عن يسارك و وصيک بين يديک .

فقال رسول الله ﷺ: «صدقت، هذا جبرئيل عن يميني و ميكائيل عن شمالي»<sup>١٤٧</sup> و هذا وصيّي عليّ بن أبي طالب بين يديّ». فأمن اليهودي و حسن إسلامه.<sup>١٤٨</sup>

### الخامس والخمسون: عن محمد بن مسلم:

قلت لابي جعفر عليه السلام: جعلت فداك لايّ شيء صارت الشمس اشدّ حرارة من القمر؟ فقال: «إنّ الله تعالى خلق الشمس من نور النار و صفو الماء، طبقاً من هذا و طبقاً من هذا، حتّى إذا كانت سبعة أطباق البسا لباساً من نار؛ فيمن ثمّ صارت اشدّ حرارة من القمر».

فقال: جعلت فداك فالقمر؟

فقال: «إنّ الله عزّوجلّ خلق القمر من نور النار و صفو الماء، طبقاً من هذا و طبقاً من هذا، حتّى إذا صارت سبعة أطباق البسها لباساً من ماء؛ فمن ثمّ صار القمر ابرد من الشمس».<sup>١٤٩</sup>

السادس والخمسون: قال رسول الله ﷺ: «المؤمن يأكل في معاء واحد والكافر يأكل في سبعة أمعاء».<sup>١٥٠</sup>

### السابع والخمسون: قال أمير المؤمنين عليه السلام:

المؤمن من طاب مكسبه، و حسنت خليفته، و صحّت سريرته، و أنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من كلامه، و كفى الناس من شرّه، و أنصف الناس من نفسه.<sup>١٥١</sup>

### الثامن والخمسون: عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

المؤمنون على سبع درجات: فاحب<sup>١٥٢</sup> درجة منهم، في مزيد من الله عزّوجلّ لا يخرجّه ذلك المزيد من درجته إلى درجة غيره، و منهم، شهداء الله على خلقه، و منهم، النجباء، و منهم، המתحنة، و منهم، الثّجّاء، و منهم، أهل الخير<sup>١٥٣</sup>، و منهم، أهل التقوى، و منهم، أهل المغفرة.<sup>١٥٤</sup>

### التاسع والخمسون: عن أبي عبد الله عليه السلام:

لاتدخل حلاوة الإيمان قلب سندي، ولا زنجي و لاخوزي، ولا كردي، ولا بربري، و لابنك الري، و لامن حملته أمّه من الزنا.<sup>١٥٥</sup>

## الستون:

الإسلام على سبعة أسهم: على الصبر والصدق واليقين والرجاء والوفاء والعلم والحلم.

ثم قسّم ذلك بين الناس، فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل الإيمان محتمل، و قسّم لبعض الناس السهم وبعض السهمين، وهكذا، فلا تحمّلوا على صاحب السهم سهمين، ولا على صاحب السهمين ثلاثة أسهم، وهكذا، فتقلّوهم وتنفروهم ولكن ترفقوا بهم وسهّلوا لهم المدخل.

وسا ضرب لك مثلاً تعتبر به: إنّه كان رجل مسلم وكان له جار كافر، وكان الكافر يرفق بالمؤمن فأحبّ المؤمن للكافر الإسلام، ولم يزل يزيّن الإسلام ويحبّبه إلى الكافر حتّى أسلم، فغدا عليه المؤمن فاستخرجه من منزله فذهب به إلى المسجد؛ ليصلّي معه الفجر في جماعة.

فلما صلّى قال له: لو قعدنا نذكر الله عزّ وجلّ إلى طلوع الشمس، فقعد معه فقال له: لو تعلّمت القرآن إلى أن تزول الشمس وصمت اليوم كان أفضل، فقعد معه و صام حتّى صلّى الظهر والعصر، فقال: لو صبرت حتّى تصلّي المغرب والعشاء الآخرة كان أفضل، فقعد معه حتّى صلّى المغرب والعشاء الآخرة.

ثم نهضاً وقد بلغ مجهوده وحمل عليه ما لا يطيق، فلما كان من الغد غدا عليه وهو يريد به ما صنع بالأمس فدقّ عليه بابه، ثم قال له: اخرج حتّى نهض إلى المسجد، فأجابه أن انصرف عني؛ فإنّ هذا دين شديد لا أطيقه.

فلا تخرقوا بهم أما علمت أنّ إمرة بني أمية كانت بالسيف والعسف والجور، وأنّ إمامتنا<sup>١٥٦</sup> بالرفق والتألف والوقار والتقيّة وحسن الخلطة والورع والاجتهاد، فرغبوا الناس في دينكم وفيما أنتم عليه.

**الواحد والستون:** لعن رسول الله ﷺ أباسفيان في سبعة مواطن: <sup>١٥٨</sup>

**أولهن:** يوم لعنه الله ورسوله وهو خارج من مكة إلى المدينة مهاجراً وأبوسفيان جاء من الشام، فوقع فيه أبوسفيان يسبّه ويوعده، وهم أن يبطش به فصرفه الله عن رسوله.

**والثانية:** يوم العير إذا طردها؛ ليحزرها عن رسول الله ﷺ، فلعنه الله ورسوله.

**والثالثة:** يوم أحد، قال أبوسفيان: اعل هبل، فقال رسول الله ﷺ: «الله أعلى وأجلّ، فقال





أبوسفيان: لنا عَزَى ولا عَزَى لكم، فقال رسول الله ﷺ: «اللَّهُ مولانا ولا مولى لكم». **الرابعة:** يوم الخندق، يوم جاء أبوسفيان في جمع قريش، فردَّ اللَّهُ بغيظهم لم ينالوا خيراً، وأنزل اللَّهُ عزَّ وجلَّ في القرآن آيتين في سورة الاحزاب فسَمَّى أباسفيان وأصحابه كقاراً، و معاوية مشرك و عدوَّ لله و لرسوله .

**والخامس:** يوم الحديبية والهدي معكوفاً أن يبلغ محله، و صدَّ مشركوا قريش رسول الله ﷺ عن المسجد الحرام، و صدّوا بُدنه أن يبلغ المنحر، فرجع رسول الله ﷺ و لم يطف بالكعبة و لم يقض نسكه، فلعنه الله و رسوله .

**والسادسة:** يوم الاحزاب، يوم جاء أبوسفيان يجمع قريش، و عامر بن الطفيل يجمع هوازن، و عيينة بن حصين<sup>١٥٩</sup> بغطفان و أعدت<sup>١٦٠</sup> لهم قريظة و النظير أن يأتوهم، فلعن رسول الله ﷺ القادة و الاتباع و قال: أما الاتباع فلا تصيب اللعنة مؤمناً، و أما القادة فليس فيهم مؤمن و [لا نجيب]<sup>١٦١</sup> و لاناج .

**و السابعة:** يوم حملوا على رسول الله ﷺ في العقبة و هم اثني عشر رجلاً من بني أمية و خمسة من ساير الناس، فلعن رسول الله ﷺ من على العقبة - غير النبي ﷺ - و ناقته و سائقه و قائده .

قال الصدوق في كتابه: «و الصحيح أن أصحاب العقبة أربعة عشر رجلاً»<sup>١٦٢</sup> .

**الثاني و الستون:** امتحان عليّ عليه السلام بسبعة أشياء في حياة النبي ﷺ و سبعة بعد مماته . عن جابر الجعفي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام<sup>١٦٣</sup> قال:

أتى رأس اليهود إلى أمير المؤمنين عليه السلام بعد منصرفه من وقية<sup>١٦٤</sup> النهروان و هو جالس في مسجد الكوفة فقال: إني أريد أن أسالك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي، فقال: سئل عمّا بدا لك .

فقال اليهودي: إنا نجد في كتابنا إن الله إذا بعث نبياً أوحى إليه أن يتخذ من أهل بيته من يقوم بأمر أمته من بعد، و إن الله ليمتحن الأوصياء في حياة الأنبياء و يمتحنهم بعد وفاتهم، فأخبرنا كم يمتحن الله الأوصياء في حياة النبي و بعد وفاته؟ و إلى ما يصير آخر أمر الوصي؟

فقال عليّ عليه السلام: «و الذي فلق البحر لموسى عليه السلام لئن أخبرتكم لتسلمن؟»<sup>١٦٥</sup> .

فقال: نعم .



فقال عليؑ: «إن الله عز وجل يمتحن الأوصياء في حياة الأنبياء في سبعة مواطن؛ ليلتلي طاعتهم، فإذا رضي طاعتهم ومحببتهم<sup>١٦٥</sup> أمر الأنبياء بأن يتخذوهم أولياء في حياتهم وأوصياء بعد وفاتهم، ويصيروا طاعة الأوصياء في اعناق الأمم ممن يقول بطاعة الأنبياء.

ثم يمتحن الأوصياء بعد وفاة الأنبياء في سبعة مواطن أخرى؛ ليلو صبرهم، فإذا رضي محبتهم<sup>١٦٦</sup> ختم لهم بالسعادة؛ ليلحقهم بالأنبياء». فقال رأس اليهود: صدقت، فانبئنا بذلك.

فقال عليؑ: «أما الأولى فإن الله تعالى أوحى إلى نبيناﷺ وحمله الرسالة وأنا حديث السنن: ﴿وَأَنْزَلَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء: ٢٦) : (٢١٤) جمع بني عبد المطلب، فلما جمعوا دعاهم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وأنه رسول الله، فامتنعوا من ذلك وأنكروه وناذروه وهجروه واعتزلوه واستعظمو ما أوحى إليه ولم تدركه عقولهم، فاجبت رسول الله وحدي مطيعاً لأمره ولم يخالجنني في ذلك شك، فمكثت ثلاث حجج وما على وجه الأرض خلق يصلي ويسجد له ويشهد لرسول الله بما آتاه غيري وغير خديجة بنت خويلد رحمها الله».

وقد فعلﷺ ثم أقبل على أصحابه وقال: «اليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقالﷺ: «و أما الثانية - يا اخا اليهود - فإن قريشاً لم يزل تخيل الرأي ويعمل الحيل في قتل النبيﷺ حتى كان ما اجتمعت في دار الندوة وإبليس معهم في صورة أعور ثقيف، فلم يزل تضرب أمرها ظهراً وبطناً حتى اجتمعت آراؤها على أن يبيوه، من كل فخذ من قريش رجل، فيأخذ كل رجل سيف، ثم ياتوا النبيﷺ فيضربه كل واحد منهم بسيفه فيذهب دمه هدراً في قريش.

فهبط جبرئيلﷺ فأنبأه بذلك وأخبره بالليلة التي يجتمعون فيها، وأمره بالخروج في الوقت الذي خرج إلى الغار، وأنبأه في رسول اللهﷺ بذلك، وأمرني أن أضطجع في فراشه وأقبة بنفسي، فسارعت إلى ذلك مطيعاً له مسروراً بأن أقتل دونه.

فمضىﷺ لوجه فاضطجعت في مضجعه، وأقبلت رجالات قريش موقنة في نفسها بقتل النبيﷺ، فلما استوى بي وبهم البيت الذي أنا فيه ناهضتهم بسيفي، فدفعتهم عن نفسي بما قد علمه الله والناس».



ثم أقبل على أصحابه فقال: «أليس كذلك؟»، فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .  
ثم قال ﷺ: «و أمّا الثالثة - يا أخا اليهود- فإنّ ابني ربيعة كانا من فرسان قريش،  
دعّوا إلى البراز يوم بدر فلم يبرز لهم خلق من قريش، فانهضني رسول الله ﷺ و  
صاحبني حمزة و عبيدة رضي الله عنهما، قد فعلا و أنا أحدث أصحابي ستاً و  
أقلهم للحرب تجربة، فقتل الله بيدي وليداً و شبيبة سوى من قتلت من جحاحجة<sup>١٦٧</sup>  
قريش و سوى من أسرت منهم و كان متي أكثر ما كان من أصحابي . و استشهد ابن  
عمّي عبيدة في ذلك اليوم، رحمة الله عليه» .

ثم التفت إلى أصحابه و قال: «أليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .  
فقال ﷺ: «و أمّا الرابعة - يا أخا اليهود- فإنّ أهل مكة أقبلوا إلينا عن بكرة أبيهم و  
استجاشوا<sup>١٦٨</sup> من تليهم من قبائل العرب طالبيين بنار مشركي قريش يوم بدر، فهبط  
جبرئيل ﷺ فأنبأه بذلك، فخرج النبي ﷺ و عسكر بأصحابه في سد<sup>١٦٩</sup> أحد .  
و أقبل المشركون إلينا فحملوا علينا حملة رجل واحد، فاستشهد من المسلمين من  
استشهد، فمّن استشهد عمّي حمزة رضوان الله عليه، و كان تمّن بقي ما كان من  
الهيضة، و بقيت مع رسول الله و مضى المهاجرون و الانصار إلى المدينة، كلّ  
يقول: قتل النبي ﷺ و أصحابه .

ثمّ صرف الله عزّوجلّ وجه المشركين و قد جرحت بين يدي رسول الله ﷺ نيقاً و  
سبعين جراحة منها هذه و هذه - و القى ﷺ رداءه و أمرّ يده على جراحاته- و كان  
متي في ذلك اليوم ما على الله عزّوجلّ ثوابه إن شاء الله تعالى» .

ثمّ التفت إلى أصحابه و قال: «أليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .  
ثمّ التفت و قال: «و أمّا الخامسة - يا أخا اليهود- فإنّ قريشاً تجمّعت و عقدت بينها  
عقداً و ميثاقاً لا ترجع من وجهها حتى تقتل رسول الله و تقتلنا معه معاشر بني عبد  
المطلب .

ثمّ أقبلت بحدتها و حديدها حتى اناخت علينا بالمدينة، واثقة بأنفسها لما توجهت  
له، فهبط جبرئيل ﷺ على النبي ﷺ فأنبأه بذلك، فخذق على نفسه و من معه من  
المهاجرين الانصار، فقدمت قريش فأقامت على الخندق محاصرة لنا، ترى في أنفسها  
القوة و فينا الضعف، ترعد و تبرق و رسول الله ﷺ يدعوها إلى الله عزّوجلّ، و  
يناشدها بالقرابة و الرحم، و فتأبى عليه، و لا يزيدا ذلك إلا عتواً و استكباراً .

و فارسها و فارس العرب يومئذ عمرو بن عبدود العامري، و هو يهدر كالبعير المعتلم، و هو يدعو إلى البراز و يرتجز، و هو يخطر برمحه مرة و بسيفه أخرى، لا يقدم عليه مقدم ولا يطمع فيه طامع، لآحمية تهيجه و لا بصيرة تشجعه .

فانهضني إليه رسول الله ﷺ و عثماني بيده و اعطاني سيفه هذا - و ضرب بيده إلى ذي الفقار - فخرجت إليه و نساء المدينة بواكي إشفاقاً عليّ من عمرو بن عبدود، فقتله الله عزوجلّ بيدي، و العرب لا تعد له فارساً غيره، و ضربني هذه الضربة - و أوما بيده إلى هامته - و هزم الله قريشاً و العرب بذلك و بما كان متي فيهم من النكاية» .

ثم التفت إلى أصحابه و قال: «اليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .

ثم قال ﷺ: «و أما السادسة - يا أبا اليهود - فإننا وردنا مع رسول الله ﷺ مدينة أصحابك خبير على رجال اليهود و فرسانها من قريش، فتلقونا بأمثال الجبال من الخيل و الرجال و السلاح، و هم في أمنع دار و أكثر عدد، كلّ ينادي و يطلب البراز فلم يبرز لهم من أصحابي أحد إلا قتلوه حتى احمرت الحدق، و دعيت إلى النزال و اهمت كلّ امرئ نفسه .

فالتفت بعض أصحابي إلى بعض و كلّ يقول: يا أبا الحسن يا أبا الحسن انهض، فانهضني رسول الله ﷺ إلى دارهم فلم يبرز إليّ أحد إلا قتلته، و لا ثبت لي فارس إلا طحنته، ثم شدت عليهم شدة الليث على فريسته حتى أدخلتهم جوف مدينتهم، فاقتلعت باب حصنهم بيدي حتى دخلت مدينتهم و حدي، أقتل من يظهر منها من رجالها، و أسبي من نساها حتى افتحتها و حدي و لم يكن لي فيها معاون إلا الله سبحانه» .

ثم التفت إلى أصحابه و قال: «اليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .

فقال ﷺ: «و أما السابعة - يا أبا اليهود - إن رسول الله ﷺ لما فتح له أحبّ أن يعذر إليهم و يدعوهم إلى الله عزوجلّ آخرأ كما دعاهم أولاً، فكتب إليهم كتاباً يحذرهم فيه و ينذرهم عذاب ربهم يعدهم الصفح فيهم و يمتيهم مغفرة ربهم .

و نسخ لهم سورة براءة؛ ليقراها عليهم في الموسم، ثم عرض على جميع أصحابه بالمضي إليهم، فكلّهم يتناكل عن ذلك فندب منهم رجلاً، فنزل جبرئيل و قال: يا محمد لا يؤذيها عنك إلا أنت أو رجل منك، فأتاني رسول الله ﷺ بذلك فوجهني



بكتابه و رسالته إلى أهل مكة، فأتينها بالرسالة و أهلها ممن قد عرفتم ليس منهم أحد إلا ولو قدر على أن يجعل على كل جبل جزءاً مني لفعل، ولو أن يبذل في ذلك نفسه و ماله و اولاده، فبلغتهم رسالة النبي ﷺ و قرأت عليهم سورة براءة، فكل ناداني بالتهديد و الوعيد و يبدي لي البغضاء و يظهر لي الشحنة من رجالهم و نسائهم، فكان مني في ذلك ما قد رأيتم.

ثم التفت إلى أصحابه فقال: «أليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال: «يا أخا اليهود هذه السبع امتحنتي الله فيها في حياة النبي ﷺ فوجدني فيها صابراً بالله مطيعاً، ليس لأحد فيها مثل الذي لي، ولو شئت لوصفت لك و لكن الله نهى عن تزكية<sup>١٧٠</sup> الإنسان نفسه فقال سبحانه ﴿فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى﴾ (النجم: ٥٣) (٢٢).

فقالوا: لقد أعطاك الله الفضيلة و القرابة من رسول الله، فكنت منه كهارون من موسى، فأخبرنا بما امتحنتك الله بعد نبيّه و احتملته و صبرت عليه، ولو شئنا أن نصف لك لوصفناه إلا أنا نحب أن نسمع ذلك منك ماسمعنا منك السبع الأولى التي امتحنت بها في حياة النبي ﷺ.

فقال: «يا أخا اليهود إن الله امتحنتني بعد وفاة نبيّه بسبع في سبعة مواطن، فوجدني فيهنّ - من غير تزكية لنفسي - بمته و نعمته صبوراً.

أما أولاهن<sup>١٧١</sup> - يا أخا اليهود - فإنه لم يكن لي خاصة دون المسلمين عامة أحد آس به أو اعتمد عليه غير رسول الله ﷺ، هو ربّاني صغيراً و بواني كبيراً و كفاني العيلة، جبرني من اليتيم و أغناني عن الطلب و وقاني المكسب و عالني في النفس و الأهل و الولد.

هذا في تصاريّف أمر الدنيا مع ما خصّني به من الدرجات التي قادتنني إلى معالي الخطوة عند الله، فنزل بي من وفاة رسول الله ما لم أكن أظنّ أنّ الجبال ما لو حملت عنوة ما كان تنهض به، فرأيت الناس من أهل بيتي من بين جازع لا يملك جزعه و لا يضبط نفسه، و لا يقوى على حمل فادح ما نزل به، قد أذهل الجزع عقله و حال بينه و بين التفهيم و الإفهام و القول و الاستماع.<sup>١٧٢</sup>

و سائر الناس من غير بني عبد المطلب من بين معزّي يأمر بالصبر و بين باك و مساعد لبكائهم، جازع لجزعهم، حملت نفسي على الصبر عند وفاته بلزوم الصمت و

الاشتغال بما أمرني من تجهيزه و تغسيله و تحنيطه و تكفينه و الصلاة عليه و وضعه في لحده و جمع كتاب الله و عهده إلى خلقه، لا يشغلني عن ذلك بادر دمة و لاهائج زفرة و لا لاذع حرقة و لا جزيل مصيبة حتى أذيت في ذلك الحق الواجب لله عزوجل و لرسوله عليّ، و بلغت منه الذي أمرني به و احتملته صابراً محتسباً.

ثم التفت ﷺ إلى أصحابه و قال: «اليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال ﷺ: «و أمّا الثانية - يا أخا اليهود- فإنّ رسول الله ﷺ أمرني في حياته على جميع أمته، و أخذ على جميع من حضر منه البيعة و السمع و الطاعة لامره، و أمرهم أن يبلغ الشاهد الغائب ذلك.

و كنت المؤدّي إليهم عن رسول الله أمره إذا حضرته، و الأمير على من حضرني منهم إذا فارقته، لا يختلج في نفسي منازعة أحد من الخلق لي في شيء من الأمر في حياة النبي ﷺ و لا بعد وفاته.

ثم أمر رسول الله ﷺ بتوجه الجيش الذي وجهه مع أسامة بن زيد بن حارثة عند الذي أحدث الله به من المرض الذي توقاه فيه، فلم يدع النبيّ من العرب و لا من الأوس و الخزرج أحداً - ممن يخاف عليّ نقصه و منازعته، و لا أحداً ممن يراني بعين البغضاء ممن قد وترته بقتل أبيه أو أخيه أو حميمه - إلا وجهه في ذلك الجيش، و لا من المهاجرين و الانصار و المؤلفة قلوبهم و المنافقين؛ لتصفو قلوب من يبقى معي في حضرته؛ و لأن لا يقول قائل شيئاً مما أكره، و لا يدفعني دافع عن الولاية و القيام بأمر رعيته و أمته من بعده.

ثم كان آخر ما تكلم به في أمر أمته أن يمضى جيش أسامة و لا يتخلف عنه أحد ممن أنهض معه، و تقدّم في ذلك أشدّ التقدّم، و أوعز فيه أبلغ الإيعاز، و أكد فيه أكثر التأكيد، فلم أشعره بعد أن قبض النبي ﷺ إلا برجال من بعث أسامة بن زيد و أهل عسكره، قد تركوا مراكزهم، و اخلّو بمواضعهم، و خالفوا أمر رسول الله فيما أنهضهم له و أمرهم به و تقدّم إليهم من ملازمة أمرهم و المسير معه تحت لوائه حتى ينفذ لوجه الذي أنفذه فيه.

فخلفوا أميرهم مقيماً في عسكره، و أقبلوا يتبادرون على الخيل ركضاً إلى حلّ عقدة عقدها الله عزوجل لي و رسوله ﷺ في أعناقهم فحلّوا، و عهد عاهدوا الله و رسوله فنكثوه و عقده و لانفسهم عقداً ضحّت به أصواتهم و اختصّت به أراؤهم من



غير مناظرة لاحد من بني عبد المطلب أو مشاركة في رأي و استقالة لما في اعناقهم من بيعتي .

فعلوا ذلك و أنا برسول الله ﷺ مشغول و تجهيزه عن سائر الاشياء مصدود؛ فيانه كان أهمها و أحق ما بدئ به منها، فكان هذا يا أخا اليهود أقدم ما ورد على قبلي مع الذي أنا فيه من عظيم الرزية و فاجع المصيبة و فقد من لاخلف منه إلا الله، فصبرت عليها بعد إذ أتت أختها على تقاربها و سرعة اتصالها .

ثم التفت إلى أصحابه و قال : «ليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين .

فقال ﷺ : «و أما الثالثة - يا أخا اليهود - فإن القائم بعد النبي ﷺ كان يلقاني معتذراً في كل أيامه و يلزم<sup>١٣٣</sup> غيره ما ارتكبه من أخذ حقي و نقض بيعتي و يسألني تحليله، فكنت أقول: تنقضي أيامه و يرجع إلي حقي الذي جعله الله لي عفواً هنيئاً من غير أن أحدث في الإسلام حدثاً مع قرب عهده بالجاهلية .

وجماعة من خواص محمد ﷺ اعرفهم بالنصح لله و لرسوله ياتوني عموداً و بدءاً و علانية و سرّاً فيدعونني إلى أخذ حقي، و يبذلون أنفسهم في نصرتي؛ ليؤدوا بذلك بيعة في اعناقهم، فأقول لهم: رويداً و صبراً قليلاً؛ لعل الله يأتيني بذلك عفواً بلا منازعة و لإراقة دم .

و قد ارتاب كثير من الناس بعد وفاة نبيهم، و طمع في الامر بعده من ليس له بأهل، و قال كل قوم: ممّا أمير، و ما طمع القاتلون لهذا القول إلا لتناول غيري الامر .

فلما دنت وفاة القائم و انقضت أيامه صير الامر من بعده لصاحبه، فكانت هذه كأختها محلها مني مثل محلها .

ثم أخذنا مني ما جعله الله لي، فاجتمع إلي أصحاب النبي ﷺ فقالوا فيها مثل ما قالوا في أختها، فلم يعد قولي الثاني قولي الاول صبراً احتساباً و إشفاقاً على هذه الامة من أن تفتى عصبة أفهم الله<sup>١٣٤</sup> باللين مرة و بالشدة أخرى، و بالبذل<sup>١٣٥</sup> مرة و بالسيف أخرى حتى لقد كان من تألفه لهم أن كان الناس في المكن و القرار<sup>١٣٦</sup> و الشيع و الري و اللباس و الدثار و نحن أهل بيته، لاسقوف لبيوتنا و لاستور إلا الجرائد و ما أشبهها و لاوطاء لنا، و لادثار علينا، يتداول الثوب الواحد في الصلاة أكثرنا .

و نظري الليلي و الايام جوعاً عامتنا، و ربما أتانا الله الشيء ممّا أفاء علينا، و صيره لنا خاصة دون غيرنا، فيؤثر به رسول الله ﷺ أرباب النعم و الاموال؛ تألفاً لهم، و

كنت احقّ ممن لم يفرّق هذه العصابة التي ألفها رسول الله ﷺ ولم يحملها على الخطّة التي لا خلاص لها منها دون بلوغها أو فناء آجالها؛ لاني لو نصبت نفسي و دعوتهم إلى نصرتي كانوا في امري على إحدى خصلتين: إما متّبع مقاتل، وإما مقتول إن لم يتّبع الجميع، وإما خاذل يكفر بخذلانه إن قصر في نصرتي [أو أمسك عن طاعتي] ١٧٧ و قد علم اني منه ﷺ بمنزلة هارون من موسى، يحلّ به في مخالفتي ما حلّ بقوم موسى في مخالفة هارون، فرايت تجرّع الغصص و لزوم الصبر حتّى يفتح الله أو يقضي بما أحبّ، أزيد له ١٧٨ في حظي و أرفق بالعصابة التي وصفت امرهم، وكان امر الله قدراً مقدوراً.

ولو لم أتق هذه الحالة - يا أخا اليهود- و طلبت حقّي لكنت أولى ممن طلبه؛ لعلم من مضى من أصحاب رسول الله و من بحصرتك منهم؛ لاني كنت أكثر عدداً و اعزّ عشيرة و امنع رجالاً و اطوع امراً و اوضح حجّة و أكثر في هذا الدين مناقباً و آثاراً بسوابقي و قرابتي و وراثتي فضلاً عن استحقاق ذلك بالوصيّة التي لا مخرج للعباد منها و البيعة المتقدّمة في أعناقهم ممن تناولها.

ولقد قبض محمد ﷺ و ولاية الأمة في يده و في بيته لاني يد الأولى تناولوها، و لاني بيوتهم، بل لاهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهّروهم تطهيراً، أولى بالامر من بعده من غيرهم في جميع الخصال.

ثمّ التفت إلى أصحابه و قال: «اليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا امير المؤمنين.

ثمّ قال ﷺ: «و أمّا الرابعة- يا أخا اليهود- فإنّ القائم بعد صاحبه كان يشاورني في موارد الأمور فيصدرها عن امري، و يناظرني في غوامضها فيمضيها عن رأيي، لا اعلم احداً يناظره في ذلك غيري، و لا يطمع في الامر بعده سواي.

فلما أتته منيته على فجأة بلا مرض كان قبله و لا امر كان أمضاه في صحّة في بدنه لم اشكّ اني قد استرجعت حقّي في عافية بالمنزلة التي كنت اطلبها و العافية التي كنت التمسها، و إنّ الله سيأتي بذلك على أحسن ما رجوت [و أفضل ما أملت]. ١٧٩ و كان من فعله أن ختم امره بأن سمّي قوماً أنا سادسهم و لم يسوّتي ١٨٠ بواحد منهم، و لا ذكر لي ١٨١ حالاً من قرابة ١٨٢ الرسول و لاصهرراً و لانسباً، لا لواحد منهم مثل سابقتي، و صيرها شورى بيننا، و جعل ابنه حاكماً علينا، و امره بضرب أعناقنا إن لم ننفذ امره.





و كفى بالصبر على هذه - يا اخا اليهود- صبراً، فمكث القوم ايامهم كلهم يحيطها لنفسه و انا ساكت .

وقد سالوني عن امري فناظرتهم و اوضحت لهم ما لم يجهلوه من وجوه استحقاقي لها، و ذكرتهم عهد رسول الله إليهم يوم الغدير و بيعته لي في اعناقهم، فدعاهم حب الإمارة إلى تناول ما لم يجعل الله لهم .

فإذا خلوت بالواحد ذكرته ايام الله و حذرتة ما هو قادم عليه، التمس مني شرطاً أن اصبرها له بعدي، فلماً لم يجدوا عندي إلا المحجة البيضاء و الحمل على كتاب الله و وصية رسول الله ﷺ و إعطاء كل امرئ منهم ما جعله الله له و منعه ما لم يجعل الله له، ازالها عني لابن عقان، طمعاً في الشحيح معه فيها، و ابن عقان رجل لم يستوبه و بواحد تمن حضره حال قطّ فضلاً عمّن دونهم، لا يبدر التي هي ثناء<sup>١٨٢</sup> فخرهم ولا غيروا من المآثر التي اكرم الله بها رسوله و من اختصه معه من اهل بيته . ثم لم اعلم القوم امسوا من يومهم ذلك حتى ظهرت ندامتهم، و نكصوا على اعقابهم و كل يلوم صاحبه .

ولن تطل الايام لابن عقان حتى كفروا تبرؤوا منه و مشى اصحابه و اصحاب رسول الله ﷺ يستقبل من بيعته و يتوب إلى الله من فلتته .

و كانت هذه- يا اخا اليهود- اكبر من أختها و افصح<sup>١٨٤</sup> و اخرى أن يصبر<sup>١٨٥</sup> عليها، فنالني منها الذي لا يبلغ وصفه و لم يكن عندي إلا الصبر على ما امض و ابلغ منها . و لقد اتاني الباقون من السنة من يومهم كل راجع عن بيعة عثمان و الوثوب عليه و يؤتيني صففته على الموت تحت رايتي .

فوالله - يا اخا اليهود- ما منعني منها إلا الذي منعني من أختها، و رايت الإبقاء على من بقى من الطائفة ابهج لقلبي و آنس لي من فنائها، و علمت أنني إن حملتها على دعوة الموت ركبته .

و أما نفسي فقد علم من حضر أن الموت عندي بمنزل الشربة الباردة في اليوم الشديد الحرّ من ذي العطش الشديد .

و لقد كنت عاهدت الله عزّوجلّ و رسوله ﷺ أنا و عمّي حمزة و ابن عمّي عبيدة و اخي جعفر على أمر و فينا به لله عزّوجلّ و لرسوله، فتقدمني اصحابي بقيت<sup>١٨٦</sup> بعدهم لما اراد الله، فانزل فينا ﴿من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم



من قضي نجه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً ﴿احزاب (٣٣): ٢٣﴾

وما سكتني عن ابن عقان إلا أتني عرفت من أخلاقه و اختبرت منه ما إن<sup>١٨٧</sup> يدعه حتى يستدعي الأباعد إلى قتله و خلعه فضلاً عن الأقارب، وصبرت حتى كان ذلك، لم أنطق فيه بحرف «لا» و لا «نعم».

ثم أتاني القوم و أنا - عَلِمَ اللَّهُ - كاره؛ لمعرفتي بما يطمعوا<sup>١٨٨</sup> به من اعتكال<sup>١٨٩</sup> الأموال و المرح في الأرض و علمهم بأنّ تلك ليست لهم عندي و شديد عادة متزعة، فلما لم يجدوها عندي تعلل الأعالى<sup>١٩٠</sup>.

ثم التفت إلى أصحابه فقال: «أليس كذلك؟» فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: «و أما الخامسة - يا اخا اليهود- فإنّ البايعين<sup>١٩١</sup> لي لما لم يطمعوا في تلك متي وثبوا بالمرأة عليّ و أنا وليّ أمرها و الوصيّ عليها، فحملوها على الجمل و شدّوا على الرحال و أقبلوا بها تجنّب<sup>١٩٢</sup> الفياضي و تقطع البراري و تبيح عليها كلاب الحوَاب، و تظهر لهم الندامة في كلّ ساعة في عصبية قد بايعوني بعد بيعتهم الأولى في حياة النبي صلى الله عليه وآله.

فاتوا بها إلى بلدة قصيرة أعمارهم، طويلة لحاهم، قليلة عقولهم، عارية آراؤهم، فاخرجتهم يحبّون<sup>١٩٣</sup> بسببهم من غير علم، و يرمون بسهامهم من غير فهم، فوقفت في<sup>١٩٤</sup> أمرهم على اثنتين كلتاها في محلة المكروه: إن<sup>١٩٥</sup> كفت لم ترجع و لم تعف،<sup>١٩٦</sup> و إن اقلت كنت قد صرت إلى الذي كرهت، فقدّمت الحجة بالإعذار و الإنذار، و دعوت المرأة بالرجوع إلى بيتها و القوم الذين حملوها إلى الوفاء ببيعتهم لي و الترك لنقضهم عهد الله فيّ، و أعطيتهم من نفسي كلّ الذي قدرت عليه، و ناظرت بعضهم فرجع، و ذكّرتهم فذكر.

ثم أقبلت على الناس بمثل ذلك فلم يزدادوا إلا جهلاً و تمادياً و غيًّا، فلما أبوا إلا هي ركبها منهم و كانت عليهم الدائرة<sup>١٩٧</sup> و بهم الهزيمة و فيهم الفناء و القتل، و حملت نفسي على التي لم أجد منها بدءاً، و لم يسعني إذ فعلت ذلك و أظهرته آخرأ مثل الذي وسعني منه أولاً من الإغضاء و الإمساك.

و رأيتني إن أمسكت كنت معيناً لهم عليّ بإمساكي عليّ ما صاروا إليه و طمعوا فيه من تناول الاطراف و سفك الدماء و قتل الرعيّة و تحكيم النساء النواقص العقول و الحفظ على كلّ حال كعادة بني الاصفرو من مضى من ملوك سبا و الأمم الخالية،



فأصير إلى ما كرهت أولاً و آخرأ و قد أهملت المرأة و جندها يفعلون ما وصفت بين الفريقين من الناس، و لم أهجم على الامر إلا بعد ما قدمت و أخرت، و تأييت و راجعت، و أرسلت و سافرت، و أعذرت و أنذرت، و أعطيت القوم كل شيء التمسوه<sup>١٨</sup> بعد أن عرضت عليهم كل شيء لم يلمسوه، فلما أبوا إلا تلك أقدمت عليها، فبلغ الله بي و بهم ما أراد، و كان لي عليهم بما كان مني إليهم شهيداً .  
ثم التفت ﷺ إلى أصحابه فقال: «أليس كذلك؟» قالوا: بلى يا امير المؤمنين .

فقال ﷺ: «و أما السادسة - يا اخا اليهود - فتحكيمهم الحكيمين و محاربة ابن آكلة الاكباد و هو طليق بن طليق، معاند لله عزوجل و لرسوله و للمؤمنين منذ بعث الله محمداً ﷺ إلى ان فتح الله عليه مكة عنوة، فأخذت بيعته و بيعة أبيه لي معه في ذلك اليوم، و في ثلاثة مواطن بعده، و أبوه بالامس أول من سلم عليّ بإمرة المؤمنين، و جعل يحثني على النهوض في أخذ حثي من الماضين قبلي، يجدد لي بيعته كلما اتاني .  
و أعجب العجب أنه لما رأى ربي تبارك و تعالى قدر ردّ إليّ حثي و أقره في معدنه، و انقطع طمعه ان يصيرني في دين الله رابعاً و في امانة حُملناها حاكماً، كرّ على العاصي ابن العاص فاستماله فمال إليه، ثمّ أقبل به بعد ان أطمعه مصر، و حرام عليه ان يأخذ من الفيء، دون قسمه درهماً، و حرام على الداعي إيصال درهم إليه فوق حقه، فأقبل يخبط البلاد بالظلم و يطأها بالغشم، فمن بايعه أرضاه، و من خالفه ناواه .

ثمّ توجه إليّ ناكثاً علينا مغتيراً في البلاد شرقاً و غرباً و يميناً و شمالاً، و الانباء تأتيني و الاخبار ترد عليّ بذلك، فأتاني أعور ثقيف فأشار عليّ ان أوليه البلاد التي هو بها لاداريه بما أوليه منها، و في الذي أشار به الرأي في امر الدنيا لو وجدت عند الله عزوجل في توفيته لي مخرجاً، و أصبت لنفسي في ذلك عنراً، فأعملت الرأي في ذلك و شاورت من اتق بنصيحته لله عزوجل و لرسوله ﷺ و لي و للمؤمنين، و كان رايه في ابن آكلة الاكباد كرايي، ينهاني عن توليته و يحذرنى ان أدخل في المسلمين يده، و لم يكن الله ليراني ان اتخذ المضلّين عضداً، فوجهت إليه بجيله مرة و اخا الاشعريين مرة كلّ منهما<sup>١٩</sup> ركن إلى الدنيا و تابع هواه فيما أرضاه .

فلما لم اره يزداد فيما انتهك من محارم الله إلا تمادياً شاورت من معي من أصحاب محمداً ﷺ البدرين و الذين ارتضى الله عزوجل أمرهم و رضي عنهم بيعتهم<sup>٢٠</sup> و

غيرهم من صلحاء المسلمين و التابعين، فكلّ يوافق رأيه رأبي في غزوه و محاربتة و منعه ممّا نالت يده .

و إني نهضت إليه بأصحابي أنفذ إليه كلّ موضع كتبي و أوجّه إليه رسلي، أدعوه إلى الرجوع عمّا هم فيه و الدخول فيما فيه الناس معي .

فكتب يتحكّم عليّ و يتمنيّ عليّ الأمانيّ و يشترط عليّ شروطاً لا يرضاها الله عزّوجلّ و رسوله ولا المسلمون، ويشترط في بعضها أن أذفع أقواماً من أصحاب محمد ﷺ أبراراً، فيهم عمار بن ياسر، و ابن مثل عمار؟ و الله لقد رأيت مع النبي ﷺ و لا يعد ممّا خمسة إلاّ و هو سادسهم، و لا أربعة إلاّ و هو خامسهم، اشترط دفعهم إليه؛ ليقتلهم و يصلبهم و ليحلّ ٢٠٠ دم عثمان، و لعمرى ما لب على عثمان و لاجمع الناس على قتله إلاّ هو و أشباهه من أهل بيته أغصان الشجرة الملعونة في القرآن . ٢٠٢ فلما لم أرغب ٢٠٣ إلى ما اشترط من ذلك كرّ مستعلياً في نفسه بطغيانه و بغيه بحمير لا عقول لهم و لا بصائر، فموت لهم أمراً فاتبعوه، و أعطاهم من الدنيا ما أمالهم به إليه، فناجزناهم و حكمناهم إلى الله عزّوجلّ بعد الإغذار و الإنذار .

فلما لم يزد ذلك إلاّ تمادياً و بغياً لقيناه بعادة الله التي عودناه من النصر على أعدائه و عدوتنا، و راية رسول الله ﷺ بأيدينا، لم يزل الله تبارك و تعالى يقتل ٢٠٤ حزب الشيطان بها حتّى يقضي الموت عليه .

و هو معلم رايات أبيه التي لم أزل أقاتلها مع رسول الله ﷺ في كلّ المواطن، فلم يجد من الموت منجى إلاّ الهرب، فركب فرسه و قلب رايتة، لا يدري كيف يحتال؟ فاستعان برأي ابن العاص و أشار عليه بإظهار المصاحف و رفعها على الاعلام و الدعاء إلى ما فيها و قال له: إنّ ابن أبي طالب و حزبه أهل بصائر و رحمة و تقيا و قد دعوك إلى كتاب الله أولاً و هم مجبيوك إليه آخراً .

فاطاعه فيما أشار عليه؛ إذ رأى أنّه لا منجى له من القتل أو الهرب غيره، فرفع المصاحف يدعو إلى ما فيها بزعمه، فمالت إلى المصاحف قلوب من بقي من أصحابي بعد فناء أخبارهم و جهدهم في جهاد أعداء الله و أعدائهم على بصائرهم، و ظنّوا أنّ ابن آكلة الأكباد له الوفاء بما دعا إليه، فاصغوا إلى دعوتهم، و أقبلوا بأجمعهم في إجابته . فاعلمتهم أنّ ذلك منه مكر و عن ابن العاص معه و أنّهما إلى النكث أقرب منهما إلى الوفاء، فلم يقبلوا قولني و لم يطيعوا أمرني، و أبوا إلاّ إجابته كرهت أم هويت،





شئت أم أبيت حتى أن بعضهم يقول لبعض: إن لم يفعل فالحقوه بابن عقان أو ادفعوه إلى ابن هند برمته .

فجهدت - عَلمَ الله - جهدي و لم ادع غاية<sup>٢٠٥</sup> في نفسي إلا بلغتني في أن يخلوني وراي فلم يفعلوا، وراودتهم على الصبر على مقدار فواق الناقاة أو ركضة الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ - و أو ما بيده الى الاشرت- و عصبه من اهل بيتي . فولله ما منعتني أن امضي على بصيرتي إلا مخافة أن يقتل هذان - و أو ما بيده إلى الحسن و الحسين (عليهما السلام) - فينقطع نسل رسول الله (صلى الله عليه وآله) و ذريته بين أمته؛ و مخافة أن يقتل هذا و هذا - و أشار إلى عبد الله بن جعفر و محمد بن الحنفية رضى الله عنهما - فإني أعلم لولا مكاني لم يقف ذلك الموقف؛ فلذلك صبرت على ما أراد القوم مع ما سبق في من علم الله عزوجل، فلما رفعنا عن القوم سيوفنا تحكّموا في الأمور و تخيروا الأحكام، و ما كنت بالذي أحكم<sup>٢٠٦</sup> في دين الله أحداً؛ إذ كان التحكيم في ذلك الخطاء الذي لاشك فيه و لا امتراء .

فلما أبوا إلا ذلك أردت أن أحكم رجلاً من اهل بيتي أو رجلاً ممن أرضي رأيه و عقله و اتق بنصيحته و مودته و دينه، و أقبلت لأسمي أحداً إلا امتنع عنه ابن هند، و لا ادعوه إلى شيء من الحق إلا أدبر عنه .

و أقبل ابن هند يسومنا عنيفاً<sup>٢٠٧</sup> و ما ذاك إلا باتباع اصحابي له على ذلك، فلما أبوا إلا غلبتي على التحكيم تبرأت إلى الله عزوجل منهم و فوّضت ذلك إليهم فقلّدوه امرءاً، فخدعهم ابن العاص خديعة ظهرت في شرق الارض و غربها، و أظهر الخدوع عليها ندماً .

ثم أقبل (عليه السلام) على اصحابه فقال (عليه السلام): «ليس كذلك؟» قالوا: بلى يا امير المؤمنين . قال (عليه السلام): «وأمّا السابعة - يا أخا اليهود- فإن رسول الله (صلى الله عليه وآله) كان عهد إلي أن أقاتل في آخر الزمان من أيامي قوماً من اصحابي يصومون النهار و يقومون الليل و يتلون الكتاب، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية، فيهم ذو الثدية، يختم لي بقتلهم بالسعادة .

فلما انصرفت إلى موضعي هذا - يعني بعد الحكمين - أقبل بعض القوم على بعض باللائمة فيما صاروا إليه من تحكيم الحكمين، فلم يجدوا لانفسهم من ذلك مخرجاً إلا أن قالوا: كان ينبغي لامير المؤمنين<sup>٢٠٨</sup> أن لا يتابع من أخطأ و أن يقضي بحقيقة

رايه على قتل نفسه و قتل من خالفه منّا، فقد كفر بمتابعته إيانا و طاعته لنا في الخطأ، وحل<sup>١٠</sup> لنا بذلك قتله و سفك دمه .

فتجمّعوا على ذلك و خرجوا راكبين خيلهم<sup>١١</sup> ينادون بأعلى أصواتهم: لاحكم إلا لله . ثم تفرّقوا فرقة بالنخيلة و أخرى بحروراء، راكبة رأسها تخبط الارض شرقاً حتى عبرت دجلة، فلم تمرّ بمسلم إلا امتحنته، فمن تابعها استحيته و من خالفها قتلته . فخرجت إلى الأوليين واحدة بعد أخرى ادعوهم إلى طاعة الله عزّوجلّ و الرجوع إليّ،<sup>١٢</sup> فايها إلا السيف لا يقنعهما غير ذلك، فلما أعيت الحيلة فيهما حاكمتهما إلى الله عزّوجلّ، فقتل الله هذه و هذه .

و كانوا - يا اخا اليهود- لولا ما فعلوا لكانوا ركناً قوياً و سداً منيعاً، فابي الله إلا ما صاروا إليه .

ثم كتبت إلى الفرقة الثالثة و وجهت رسلي تترى، و كانوا من جملة أصحابي و أهل التعبد منهم و الزهد في الدنيا فابت إلا أتباع أختيها و الاحتذاء على مثالهما، فأسرعت في قتالها، فأسرعت في قتل من خالفها من المسلمين و تابعت إليّ الأخبار بفعلهم، فخرجت حتى قطعت إليهم دجلة، أوجه السفراء و النصحاء بالعتباء بجهدي بهذا مرة و بهذا مرة - و أوما بيده إلى الأشتر و الأحنف بن قيس و الأشعث بن قيس الكندي- .

فلما ابوا إلا تلك ركبها منهم فقتلهم الله - يا اخا اليهود- عن آخرهم، و هم أربعة آلاف او يزيدون حتى لم يفلت منهم مخبر، فاستخرجت ذا الثديية من قتلهم بحضرة من ترى، له ثدي كثدي المرأة .

ثم التفت إلى أصحابه فقال **عليه السلام**: «ليس كذلك؟» قالوا: بلى يا امير المؤمنين .

فقال **عليه السلام**: «قد وفيت سبعاً و سبعاً يا اخا اليهود و بقيت الأخرى و أوشك بها فكان قد» . فبكى أصحاب علي **عليه السلام** و بكوا رأس اليهود فقالوا: أخبرنا بالأخرى .

فقال: «الأخرى أن تخضب هذه - و أوما بيده إلى لحيته- من هذه- و أوما بيده إلى هامته-» .

قال: فارتفعت أصوات القوم في المسجد بالضجة و البكاء حتى لم يبق بالكوفة دار إلا خرج أهلها فزعاً، و أسلم رأس اليهود على يد علي **عليه السلام** من ساعته و لم يزل مقيماً معه حتى قتل امير المؤمنين **عليه السلام** و أخذ ابن ملجم لعنه الله فاقبل رأس اليهود



حتى وقف على الحسن عليه السلام و الناس حوله و ابن ملجم لعنه الله بين يديه فقال: يا ابا محمد اقله قتله الله؛ فإني رأيت في الكتب التي أنزلت على موسى عليه السلام، أن هذا أعظم عند الله عز وجلّ جرماً من ابن آدم قاتل أخيه و من قيذار <sup>٢١٢</sup> عاقر ناقة صالح <sup>٢١٣</sup> عليه السلام. <sup>٢١٤</sup>

**الثالث و الستون: السبع الموبقات؛** روى عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال يوماً:

اتقوا السبع الموبقات و هي الشرك بالله، و قتل النفس التي حرم الله، و الزنا، و اكل مال اليتيم ظلماً، و عقوق الوالدين، و الفرار من الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات. <sup>٢١٥</sup>

**الرابع و الستون: سبع مواضع يستحب فيها قراءة الجحد:** في أول ركعة من نافلة الزوال، و أول ركعة من نافلة المغرب، و أول ركعة من نافلة الليل، و أول ركعة من ركعتي الفجر، و أول ركعة من ركعتي الطواف، و أول ركعة من ركعتي الإحرام، و أول ركعة من صلاة الفجر إذا أصبح بها. <sup>٢١٦</sup>

**الخامس و الستون: السبعة الجبال؛** عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال:

من الجبال التي تطايرت يوم موسى - لما سال ربه الرؤية فقال ﴿رب أرني انظر إليك﴾ فأوحى الله له ﴿لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً﴾ (اعراف (٧): ١٤٣) - سبعة أجبل فلحقت بالحجاز و اليمن، منها بالمدينة أحد و ورقان <sup>٢١٧</sup>، و بمكة جبل ثور و ثبير و حراء، و باليمن صبر و حضور. <sup>٢١٨</sup>

و حيث و فينا بما وعدنا و سهّل الله ما أردنا فلنقطع الكلام حامدين لذي الجلال و الإكرام و مصليين على سيد الأنام محمد و آله الكرام ما تعاقب الضياء و الظلام. و ذلك في شهر شعبان المبارك سنة ثمان و ستين و تسعمائة (٩٦٨) هجرية، صلوات الله على مهاجرها و آله الطاهرين آمين.

- ١ . انظر مجمع البيان ج ٧، ص ١٨٠، ذيل الآيات المذكورة.
- ٢ . القائل هو قتادة . انظر نفس المصدر.
- ٣ . القائل هو الحسن . انظر نفس المصدر.
- ٤ . القائل هو الجبائي . انظر مجمع البيان ج ٧، ص ١٨١، ذيل الآية المذكورة.
- ٥ . القائل هو الحسن . انظر نفس المصدر.
- ٦ . نقله عن عليّ و أبي عبد الله و أبي جعفر عليهم السلام و غيرهم في مجمع البيان ج ٦، ص ١٢٩، ذيل الآية المذكورة.
- ٧ . لم نثر عليه في الجوامع الروائية عن طريق أهل البيت عليهم السلام، نعم نسب إلى القليل، انظر مجمع البيان ج ١، ص ٤٧ و ج ٦، ص ١٢٩؛ انوار التنزيل للبيضاوي ج ١، ص ٥، أول سورة الفاتحة.
- ٨ . نقل عن الصادق عليه السلام و الحسن . انظر تفسير العياشي ج ١، ص ٣٣؛ البرهان ج ١، ص ٤٢؛ مجمع البيان ج ٦، ص ١٢٩ ذيل الآية ٨٧ من سورة الحجر (١٥).
- ٩ . غوالي اللثالي ج ١، ص ١٩٦؛ الفصل التاسع الحديث ٢ و ج ٢، ص ٢١٨، باب الصلاة، ح ١٣ و ج ٣، ص ٨٢، باب الصلاة الحديث ٦٥؛ صحيح مسلم ج ١، ص ٢٩٥، كتاب الصلاة ١١ باب وجوب قراءة الفاتحة في كل ركعة، ح ٣٤، سنن ابن ماجه ج ١، ص ٢٧٣، كتاب إقامة الصلاة و السنة فيها ١١ باب القراءة خلف الإمام، ح ٨٣٧.
- ١٠ . غوالي اللثالي ج ٢، ص ٢١٨ ح ١٤؛ صحيح مسلم ج ١، ص ٢٩٧، ح ٤١؛ سنن ابن ماجه ج ١، ص ٢٧٤، ح ٨٤١.
- ١١ . نقله عن ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و الضحاک في مجمع البيان ج ٦، ص ١٢٩ . ذيل الآية المذكورة.
- ١٢ . انظر الحاصل ص ٣٥٧، باب السبعة، ح ٣٩.
- ١٣ . ما ذكره مضمون رواية عن الصادق عليه السلام . انظر الحاصل ص ٣٥٧، باب السبعة، ح ٤٠.
- ١٤ . انظر مجمع البيان ج ٦، ص ١١٨، ذيل الآية المذكورة؛ بحار الأنوار ج ٨، ص ٢٤٥ - ٢٤٦، باب النار.
- ١٥ . نفس المصدر.
- ١٦ . قال به الضحاک و الحسن و أبو مسلم عليّ ما في مجمع البيان ج ٦، ص ١١٨، ذيل الآية المذكورة.
- ١٧ . الظاهر أن ما ذكره في هذا القسم مضمون رواية و لكن

- لم نثر عليها، نعم ذكر الصدوق قدس سره رواية قريبة المضمون من هذا عن الإمام الصادق عليه الصلاة و السلام، راجع الحاصل ص ٣٨٣ - ٣٨٤، باب السبعة، ح ٦١.
- ١٨ . انظر الحاصل ص ٣٩٦، باب السبعة ح ١٠٢ .
- ١٩ . انظر الحاصل ص ٣٩٦، باب السبعة، ح ١٠٢ .
- ٢٠ . كذا في النسخة و لكن الموجود في الروايات: «سبتها».
- ٢١ . لم نثر على هذه الرواية، و لكن يستفاد مضمونها من روايات وردت في اختيارات الأيام . انظر الحاصل ص ٣٨٠ - ٣٩٦، باب السبعة، ح ٥٩ - ١٠٢، وسائل الشيعة ج ١١، ص ٣٤٨ - ٣٦١، أبواب آداب السفر، الباب ٣ - ٧، بحار الأنوار ج ٥٦، ص ١٨ - ٥٣، كتاب السماء و العالم، الباب ١٥ - ٢٠؛ الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان ص ١٠٤، الفصل الثالث من الباب السابع.
- ٢٢ . لم نثر عليها و لكن نقلت رواية عن أمير المؤمنين عليه السلام قريبة المضمون من الرواية الآتية انظر: علل الشرايع ج ٢، ص ٥٩٨، باب ٣٨٥ نواذر العليل ح ٤٤؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١، ص ٢٤٧، الباب ٢٤، ح ١.
- ٢٣ . انظر: الدر المنثور ج ٤، ص ٥٢، ذيل الآية ٣٠ من سورة الأنفال (٨) و ٧: ٦٧٧، ذيل الآية ١٩ من سورة القمر (٥٤)؛ الجامع لأحكام القرآن للمقرطبي ج ٦، ص ١٤٠، ذيل الآية ٣٠ من سورة المائدة (٥) و ١٧: ١٣٥، ذيل الآية ١٩ من سورة القمر (٥٤).
- ٢٤ . انظر الحاصل ص ٣٨٣، باب السبعة، ح ٥٩.
- ٢٥ . انظر مجمع البيان ج ١٠ ص ١٠٤، ذيل الآية المذكورة.
- ٢٦ . انظر مجمع البيان ج ١٠، ص ١٠٤، ذيل الآية المذكورة.
- ٢٧ . نقلنا عن ابن عباس و ابن مسعود و الحسن و مجاهد و قتادة في مجمع البيان ج ١٠، ص ١٠٥، ذيل الآية المذكورة.
- ٢٨ . انظر نفس المصدر.
- ٢٩ . ما ذكره مضمون رواية عن الإمام الصادق عليه الصلاة و السلام . انظر الكافي ج ١،



- ص ٤٠٩، باب أن الأرض كلها للإمام، ح ٥ و ٨.
٣٠. كامل الزيارات ٤٨-٤٩، الباب ١٣، ح ١٠؛ تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٨، الباب ١٠، ح ٢٤.
٣١. كامل الزيارات ص ٤٨-٤٩، الباب ١٣، ح ٧، ١٢؛ تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٨، الباب ١٠، ح ٢٢.
٣٢. كامل الزيارات ص ٤٧، الباب ١٣، ح ١؛ وفي الحاصل ص ٢٥٠، باب الأربعة، ح ١١٦ نقلها عن النبي ﷺ مع اختلاف يسير.
٣٣. كامل الزيارات ص ٤٧-٤٨، الباب ١٣، ح ٥؛ تهذيب الأحكام ص ٦، ص ٣٨، الباب ١٠، ح ٢٣.
٣٤. في المصدر: «الخطائين».
٣٥. في المصدر: «اغتمس».
٣٦. كامل الزيارات ص ٤٨، الباب ١٣، ح ٩؛ تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٩، الباب ١٠، ح ٢٥.
٣٧. في المصدر: «بماء الفرات».
٣٨. كامل الزيارات ص ٢٧، الباب ١٣، ح ٤؛ تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٩، الباب ١٠، ح ٢٦.
٣٩. ما نقل عن أمير المؤمنين ﷺ غير ما ذكره المصنف قدس سره انظر الانوار التنزيل للبيضاوي: ج ٢ ص ٨، ذيل الآية ٢٢ من سورة الكهف (١٨)؛ البرهان ج ٢ ص ٤٦١-٤٦٢، ذيل الآية ١٨، ح ٢؛ بحار الأنوار ج ١٤ ص ٤١٣-٤١٤، كتاب النبوة، الباب ٢٧، ح ١ نقلاً عن قصص الأنبياء ص ٢٥٧، الباب ١٧، الفصل ٨، ح ٣٠٠.
٤٠. كشف اليقين ص ٢٣٥ و ٤٣٧، المبحث ٢٦ من الباب ٢، نقلاً عن عرائس التيجان، وما نقله العلامة قدس سره غير ما ذكره هاهنا.
٤١. لم نعثر على الكتاب ولا على رواية عنه ﷺ في أسمائهم.
٤٢. رواه النيسابوري عن ابن عباس. انظر تفسير النيسابوري بهامش تفسير الطبري ج ١٥، ص ١٢١، ذيل الآية ٢٢ من سورة الكهف.
٤٣. انظر الدر المنثور ج ٥، ص ٣٧٠ ذيل الآية ٩ من سورة الكهف (١٨)، وفي البحار والبرهان عن أمير المؤمنين والصادق ﷺ ما يقرب من هذا. انظر بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٧٥، تاريخ الإمام الثاني عشر، باب علامات ظهوره ﷺ، ح ١٦٧، نقل عن كتاب سرور اهل الإيمان ج ٥٣، ص ٨٥، تاريخ الإمام الثاني عشر،
- باب الرجعة، ح ٨٦، نقلاً عن كتاب منتخب البصائر؛ البرهان ج ٢، ص ٤٦٠، ذيل الآية ١٨ من سورة الكهف.
٤٤. الدر المنثور ج ٥، ص ٣٦٦-٣٧٠؛ البرهان ج ٢، ص ٤٦٠-٤٦٣ ذيل الآية ١٨ من سورة الكهف، ح ٢، بحار الأنوار ج ١٤، ص ٤١٣-٤٣٧، كتب النبوة، الباب ٢٧، الحديث ١؛ منهج الصادقين ج ٥، ص ٣٢٩-٣٣٦، ذيل الآية ٩ من سورة الكهف؛ قصص الأنبياء ص ٢٥٥-٢٦٢، الفصل ٨ من باب ١٧.
٤٥. نقل عن مجاهد في مجمع البيان ج ٦، ص ٣١٧، ذيل الآية المذكورة.
٤٦. نُسب إلى القليل. انظر المصدر المذكور.
٤٧. قاله الامام الصادق ﷺ. انظر علل الشرايع ص ١٦، الباب ١٤، ح ١.
٤٨. علل الشرايع ص ١٧-١٨، الباب ١٧، ح ١.
٤٩. المصدر.
٥٠. فيه حديث عن الإمام علي ﷺ ذكره الصدوق قدس سره في الحاصل ص ٣٥٣، باب السبعة، ح ٣٤.
٥١. ما ذكره مضمون وصية من وصايا النبي ﷺ لعلي ﷺ مع الاختلاف في بعض فقراته. انظر من لا يحضره الفقيه ج ٤، ص ٢٦٤، الباب ١٧٦ في النوادر، ح ٤؛ الحاصل ص ٣١٢-٣١٣، باب الخمسة، ح ٩٠، مكارم الأخلاق ج ٢، ص ٣٢٩، الفصل الثالث في وصية النبي ﷺ، ح ١، ونقله الصدوق قدس سره عن الرضا ﷺ في ضمن حديث طويل في عيون أخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٢١٢، الباب ١٨، ح ١.
٥٢. البقرة (٢): ١٥٨. ولمزيد الاطلاع راجع مجمع البيان ج ١، ص ٤٤٥، ذيل الآية المذكورة.
٥٣. روى ذلك عن علي ﷺ وغيره. انظر مجمع البيان ج ٨، ص ٣٢٢، ذيل الآية ١٠٦ من سورة الصفات (٣٧).
٥٤. في المصدر: «احتج الله على سبعة».
٥٥. من لا يحضره الفقيه ج ٣، ص ٣١٨، الباب ١٥١، ح ٤. رواه الكليني قدس سره عن أبي جعفر ﷺ في الكافي ج ٣، ص ٢٤٨، باب الأطفال، ح ١.
٥٦. الحاصل ص ٣٦٣، باب السبعة، ح ٥٥.



٥٧. انظر تهذيب الأحكام ج ٢، ص ٦٧، الباب ٨، فيه فرق مع ما ذكرناه.
٥٨. الخصال ٣٤٠-٣٤١، باب السبعة، ح ٢.
٥٩. الخصال ٣٤٢، باب السبعة، ح ٥؛ من لا يحضره الفقيه ج ٤، ص ٢٧١، الباب ١٧٦ في النوادر، ح ٤.
٦٠. الخصال ٣٤٢، باب السبع، ح ٦.
٦١. أضفناه من المصدر.
٦٢. الخصال ص ٣٤٣، باب السبعة، ح ٧.
٦٣. الخصال ص ٣٤٤، باب السبعة، ح ٩.
٦٤. أضفناه من المصدر.
٦٥. الكافي ٢: ١٦٩، كتاب الإيمان والكفر، باب حقّ المؤمن على أخيه و أداء حقه الحديث ٢؛ الخصال: ٣٥٠-٣٥١، باب السبع، الحديث ٢٦، الاختصاص: ٢٨-٢٩، حقوق المؤمن على المؤمن. وروى في من لا يحضره الفقيه ٤: ٢٨٤، الباب ١٧٦ في النوادر، الحديث ٢٦ رواية عن النبي<sup>ص</sup> في هذا الباب.
٦٦. في المصدر: «رفيع» بالفاء.
٦٧. في المصدر: «ما روم» بالراء المهملة.
٦٨. في المصدر: «أرقلون» بالقاف.
٦٩. في المصدر: «هيفون» بالفاء.
٧٠. في المصدر: «خضراء».
٧١. الخصال ص ٣٤٤-٣٤٥، باب السبعة، ح ١١.
٧٢. كذا في المتن.
٧٣. لم نعر عليه في الجوامع الروائية من الفريقين، نعم نقل المقاتل والضحاك وسلمان الفارسي<sup>رضي</sup> ما يقرب من هذا. انظر الدر المنثور ج ١، ص ١٠٩؛ روح الجنان ج ١، ص ٧٩-٨٠؛ تفسير گازرج ج ١، ص ٦٠-٦١، ذيل الآية ٢٩ من سورة البقرة.
٧٤. نسبة إلى قوم في مجمع البيان ج ١٠، ص ٥٠، ذيل الآية ١٢ من سورة الطلاق.
٧٥. في المصدر: «مصمته».
٧٦. أضفناه من المصدر.
٧٧. أضفناه من المصدر.
٧٨. أضفناه من المصدر.
٧٩. التفسير القمي ج ٢، ص ٣٢٨-٣٢٩، ذيل الآية.
٨٠. في المصدر: «بحار».
٨١. في المصدر: «جميعهن».
٨٢. روى أبو صالح عن ابن عباس. انظر مجمع البيان ج

- ١٠، ص ٥٠، ذيل الآية.
٨٣. نسبة إلى القيل في مجمع البيان ج ١٠، ص ٥٠.
٨٤. الخصال ص ٣٤٥، باب السبعة، ح ١٢.
٨٥. الخصال ص ٣٤٦، باب السبعة، ح ١٣؛ من لا يحضره الفقيه ج ٤، ص ٢٥٩، الباب ١٧٦ في النوادر، ح ٢.
٨٦. أضفناه من المصدر.
٨٧. الخصال ص ٣٤٦، باب السبع، ح ١٤.
٨٨. أضفناه من المصدر.
٨٩. الخصال ص ٣٤٨، باب السبعة، ح ٢١.
٩٠. الخصال ص ٣٤٨، باب السبعة، ح ٢٢.
٩١. في المصدر: «أن يخزن علمه» وهو الصحيح.
٩٢. في المصدر: «عف».
٩٣. في المصدر: «ليغزرة».
٩٤. في المصدر: «المتكلمين».
٩٥. في هامش المصدر: أي يطلب العلم وينزله ليعتد الناس من أهل المروءة والعقل.
٩٦. الخصال ص ٣٥٢، باب السبعة، ح ٢٢.
٩٧. أضفناه من المصدر.
٩٨. الخصال: ٣٦١، باب السبعة، الحديث ٥٠، الاختصاص ٥، سبعة بهم ترزقون، تفسير الفرات الكوفي ٢: ٥٧٠، باب و من سورة الضحى، الحديث ٥.
٩٩. في المصدر: «أصحمة» بالخاء المهملة.
١٠٠. الخصال ص ٣٦٠، باب السبع، ح ٤٧؛ عيون أخبار الرضا<sup>رضي</sup> ج ١، ص ٢٧٩، الباب ٢٨، ح ١٩.
١٠١. أضفناه من المصدر.
١٠٢. الخصال ص ٣٦٠، باب السبعة، ح ٤٨.
١٠٣. في المصدر: «عند».
١٠٤. الخصال ص ٣٦٠، باب السبعة، ح ٤٩.
١٠٥. أضفناه من المصدر.
١٠٦. الخصال: ٣٦١، باب السبعة، الحديث ٥١.
١٠٧. أضفناه من المصدر.
١٠٨. الخصال ص ٣٩٦، باب السبعة، ح ١٠٣.
١٠٩. في المصدر: «المتزاورون».
١١٠. الخصال ص ٣٩٧، باب السبع، ح ١٠٤.
١١١. أضفناه من المصدر.
١١٢. في المصدر: «يهود».
١١٣. في المصدر: «يونس».





- ١١٤ . الخصال ص ٣٩٩ ، باب السبعة ، ح ١٠٦ .
- ١١٥ . الخصال : ٣٩٩-٤٠٠ ، باب السبعة ، الحديث ١٠٨١٠٧ .
- ١١٦ . أضافناه وما بعده في موضعين من المصدرين .
- ١١٧ . الخصال ص ٤٠١ ، باب السبعة ، ح ١٠٩ ؛ التوحيد ص ٢٧٨ باب ذكر عظمة الله عز وجل ، ح ٢ .
- ١١٨ . قاله في الخصال ص ٤٠١ .
- ١١٩ . في المصدرين : «جلت عظمته» .
- ١٢٠ . في المصدرين : «الأفق» .
- ١٢١ . في المصدرين : «ومنهم من السماوات إلى حجزته» .
- ١٢٢ . الخصال ص ٤٠٠ ، باب السبعة ، ح ١٠٩ ، التوحيد ص ٢٧٨ ، باب ذكر عظمة الله جل جلاله ، ح ٣ .
- ١٢٣ . الخصال : ٤٠٢ ، باب السبعة ، الحديث ١١١ .
- ١٢٤ . أضافناه من المصدر .
- ١٢٥ . أضافناه من المصدر .
- ١٢٦ . نقله الصدوق عن بعض الأئمة عليهم السلام مرفوعاً في الخصال ص ٤٠٤ .
- ١٢٧ . أضافناه من المصدر .
- ١٢٨ . الخصال : ٤٠٤ ، باب السبعة ، الحديث ١١٥ .
- ١٢٩ . في المصدر : «فإذا عاثشة» .
- ١٣٠ . في المصدر : «فصايحها» .
- ١٣١ . في المصدر : «كجعضها» .
- ١٣٢ . أضافناه من المصدر .
- ١٣٣ . في المصدر : «و هو عبد الله» .
- ١٣٤ . الخصال ص ٤٠٥ ، باب السبعة ، ح ١١٦ .
- ١٣٥ . الخصال ص ٣٥٧ ، باب السبعة ، ح ٤١ .
- ١٣٦ . متعلق بـ «ترون» .
- ١٣٧ . أضافناه من المصدر .
- ١٣٨ . الخصال ص ٣٥٩ ، باب السبعة ، ح ٤٥ .
- ١٣٩ . أضافناه من المصدر .
- ١٤٠ . في المصدر : «أولئك» .
- ١٤١ . التوحيد ص ٢٧٧ ، باب ذكر عظمة الله جل جلاله ، ح ٢ .
- ١٤٢ . في المصدر : «في السماوات» .
- ١٤٣ . الخصال : ٣٥٩ ، باب السبعة ، ح ٤٦ .
- ١٤٤ . في المصدر : «كصقوف» .
- ١٤٥ . في المصدر : «يوم الجمعة» .
- ١٤٦ . في المصدر : «و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أنك عبده و رسوله خاتم النبيين و إمام المتقين و رسول رب العالمين فلما أسلم حسن إسلامه أخرج ...» .
- ١٤٧ . في المصدر : «عن يساري» .
- ١٤٨ . نقلها علي بن أبي طالب عليه السلام . انظر الخصال ص ٣٥٥-٣٥٦ ، باب السبعة ، ح ٤٣٦ ؛ الاختصاص ص ٣٩-٤٠ ، و انظر تمام الحديث في الأمالي للصدوق ص ١٥٧-١٦٣ ، المجلس ٣٥ ، ح ١ .
- ١٤٩ . الخصال ص ٣٥٦-٣٥٧ ، باب السبعة ، ح ٣٩ .
- ١٥٠ . الخصال : ٣٥١ ، باب السبعة ، الحديث ٢٩ .
- ١٥١ . الخصال ص ٣٥١-٣٥٢ ، باب السبعة ، ح ٣٠ .
- ١٥٢ . في المصدر : «صاحب» .
- ١٥٣ . في المصدر : «أهل الصبر» .
- ١٥٤ . الخصال ص ٣٥٢ ، باب السبعة ، ح ٣١ .
- ١٥٥ . الخصال ص ٣٥٢ ، باب السبعة ، ح ٣٢ .
- ١٥٦ . في المصدر : «إمارتنا» .
- ١٥٧ . ما ذكره مضمون رواية نقلها الصدوق عن الصادق عليه السلام في الخصال ص ٣٥٤ ، باب السبعة ، ح ٣٥ .
- ١٥٨ . الخصال ص ٣٩٧-٣٩٨ ، باب السبعة ، ح ١٠٥ .
- ١٥٩ . في المصدر : «حصن» .
- ١٦٠ . في المصدر : «واعد» .
- ١٦١ . أضافناه من المصدر .
- ١٦٢ . قاله في الخصال ص ٣٩٨ ، باب السبعة ، ذيل ح ١٠٥ .
- ١٦٣ . الخصال : ٣٦٥-٣٨٢ ، باب السبعة ، الحديث ٤٥٨ ؛ الاختصاص : ١٦٤-١٨٨ ، باب محنة أمير المؤمنين . في الحديث اختلاف من حيث الزيادة والنقصا ، و التقديم والتأخير ، و التعبير أشرنا بعضها في الهوامش .
- ١٦٤ . في الخصال : «عن وقعة» .
- ١٦٥ . في المصدر : «محتهم» .
- ١٦٦ . في المصدر : «محتهم» .
- ١٦٧ . جمع جحجاج ، و هو السيد السمع أو الكريم . انظر لسان العرب ح ٢ ، ص ١٨١ ، تاج العروس ج ٤ : ص ٢١-٢٢ (جحج) .
- ١٦٨ . في المصدر : «و استحاشوا» بالخاء المهملة .
- ١٦٩ . في الاختصاص : «في سفح أحد» .
- ١٧٠ . في المصدر : «نهى عن التزكية» .
- ١٧١ . في المصدر : «أولهن» .
- ١٧٢ . في الخصال : «الإسراع» .



- ١٧٣ . في الخصال : « يلوم » .
- ١٧٤ . في الخصال : « تألفهم رسول الله ﷺ » في الاختصاص « تألفها » .
- ١٧٥ . في الخصال : « بالثغر » .
- ١٧٦ . في الخصال : « في الكز و الفرار » .
- ١٧٧ . أضفناه من المصدر .
- ١٧٨ . في المصدر « لي » .
- ١٧٩ . أضفناه من المصدر .
- ١٨٠ . في الخصال : « لم يستوني » وفي الاختصاص « لم يساوني » .
- ١٨١ . في الاختصاص : « مني » .
- ١٨٢ . في المصدر : « في وراثه » .
- ١٨٣ . في المصدر . « سنام » .
- ١٨٤ . في المصدر : « أقطع » .
- ١٨٥ . في المصدر : « أن لا يصير » .
- ١٨٦ . في المصدر : « تخلفت » .
- ١٨٧ . في الخصال : « لن » وفي الاختصاص : « لم » .
- ١٨٨ . في المصدر : « تطاعموا » .
- ١٨٩ . في المصدر : « اعتقال » .
- ١٩٠ . في المصدر : « تعللوا الأعاليل » .
- ١٩١ . في الخصال : « المتابعين » وفي الاختصاص : « المايعين » .
- ١٩٢ . في المصدر : « تخطب » .
- ١٩٣ . في المصدر : « يخطبون » .
- ١٩٤ . في المصدر : « من » .
- ١٩٥ . في الخصال : « ممن إن » .
- ١٩٦ . في الخصال : « لم يرجع ولم يعقل » وفي الاختصاص : « لم يرجعوا ولم يصلوا » .
- ١٩٧ . في المصدر : « الذبزة » .
- ١٩٨ . في الخصال : « يلتمسوه » .
- ١٩٩ . في المصدر : « كلاهما » .
- ٢٠٠ . في الخصال : « بعد بيعتهم » وفي الاختصاص : « عند بيعتهم » .
- ٢٠١ . في المصدر : « انتحل » .
- ٢٠٢ . إشارة إلى الآية ١٧ من سورة الإسراء (٣٣) .
- ٢٠٣ . في الخصال : « لم أجب » وفي الاختصاص : « لم أجه » .
- ٢٠٤ . في المصدر : « يغل » .
- ٢٠٥ . في الخصال : « غلة » .
- ٢٠٦ . في الاختصاص : « فأبيت أن أحكم » .
- ٢٠٧ . في المصدر : « عسفا » .
- ٢٠٨ . في المصدر : « لأميرنا أن لا يبيع » .
- ٢٠٩ . في المصدر : « أحلش » .
- ٢١٠ . في المصدر : « رؤوسهم » .
- ٢١١ . في المصدر : « إليه » .
- ٢١٢ . في الخصال : « القدار » وفي الاختصاص : « قدار » .
- ٢١٣ . في المصدر : « ناقة ثمود » .
- ٢١٤ . الخصال ص ٣٦٥-٣٨٢ ، باب السبعة ، ح ٥٨ ؛ الاختصاص ص ١٦٤-١٨١ ، باب محنة أمير المؤمنين . وفي الحديث اختلاف من حيث الزيادة والنقصان و التقديم و التأخير و التعبير أشرنا إلى بعضها في الهوامش .
- ٢١٥ . صحيح البخاري ٣ : ١٠١٧-١٠١٨ ، كتاب الوصايا (٥٩) ، الباب ٢٤ ، الحديث ٢٦١٥ ؛ صحيح مسلم ١ : ٩٢ ، كتاب الإيمان (١) ، الباب ٣٨ ، الحديث ٨٩ ، سنن أبي داود ٣ : ٢٥٩ ، كتب الوصايا (١٢) ، الباب ١٠ ، الحديث ٢٨٧٤ ؛ سنن النسائي مع شرح السيوطي ٦ : ٢٥٧ ، كتاب الوصايا ، الباب ١٢ اجتنب أكل مال اليتيم ؛ الهداية : ٢٩٨ ؛ الباب ١٥٦ الكيثار .
- ٢١٦ . هذا مضمون رواية عن الإمام الصادق ﷺ في الباب ، لكنها وردت بدون لفظ « أول » أي ورد فيها استجابته في كلتا الركعتين مما ذكر ، نعم ذكر الصدوق - قدس سره - استجاب التوجه في ست صلوات مما ذكره المصنف - قدس سره - وأورد الكليني - قدس سره - رواية في استحباب الابتداء بالتوحيد في هذه الصلوات ولعلهما صارا سببين لاشتباه المصنف - قدس سره - ولتوضيح الحال راجع الكافي ج ٣ ، ص ٣١٦ باب قراءة القرآن ، ح ٢٢ ؛ الخصال ص ٣٤٧ ، باب السبعة ، ح ٢٠ ؛ الهداية ص ١٥٩ ، الباب ٦٦ من أبواب الصلاة ؛ من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٣١٤ ، الباب ٧٤ ؛ تهذيب الأحكام ج ٢ ، ص ٧٤ ، الباب ٨ ، ح ٤١ .
- ٢١٧ . في المصدر : « رقان » .
- ٢١٨ . الخصال ص ٣٤٤ ، باب السبعة ، ح ١٠ .



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی